

تاریخ سیاسی و اجتماعی ارامنه

آرمناکان ، **داشناکسوتیون** و هونچاکیان

تاسنه ۱۹۱۸



ترجمه و تالیف :

گېو آقامی

دکتر الکساندر پادما گریان

چاپ اول

کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ارامنه

تحت شماره $\frac{۴۵۲}{۵۲/۲/۲۲}$ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده

و تعداد ۳۰۰۰ جلد در شرکت چاپخانه فردوسی (سهامی خاص) چاپ شده است

داری
۱۳۰۵
۵

هرچند در گذشته گاهی بر اثر تعصب افراد
غیرمسئول، نسبت به پاره‌ای اقلیت‌های مذهبی
تعدياتی شده است ولی بطور کلی خیال میکنم
مورخان مغرب زمین با من هم عقیده باشند که از نظر
حسن رفتار و مدارا با اقلیتهای مذهبی و نژادی، از
بسیاری از کشورهای باختری سابقه درخشان‌تری
داریم و بنظر من این رویه مسالمت آمیز و مدارا
نسبت به مذاهب و اقلیت‌های مختلف مایه تقویت
فرهنگ و تمدن ما بوده است

ماموریت برای وطنم

صفحه ۳۶

تاریخ اجتماعی و سیاسی ارمنه

« آرمناکان ، هونچاکیان و داشناکسوتیون »



ترجمه و تالیف :

گیو آقاسی

دکتر الکساندر پادماگریان

مقدمه از :

فرامرز بزرگر

چاپ اول :
۱۳۵۲

حق چاپ محفوظ

از انتشارات سازمان فرهنگی پاد

تهران - خیابان فروردین - چهارراه سزاوار شماره ۲۳۴ تلفن - ۶۶۰۵۰۱

این کتاب در سه هزار نسخه در چاپخانه فردوسی به چاپ رسید .

مقدمه

ایران بهشت اقلیت‌هاست و این نکته‌ای نیست که در سالها و قرون اخیر موجب غرور ایرانیان گشته باشد. از دورانهای بسیار دور تاریخ، ایرانیان منادی بشریت آزاد، پیوندهای راستین، و همبستگی کامل ساکنین سرزمین خود، از هر نژاد و فرقه و مذهب و مسلک و قوم بوده‌اند و امروز نیز درخشش آنها در پهنه سیاست‌ها و فراز و نشیب‌های بین‌المللی؛ علاوه بر واقعیات فزاینده روز، متکی به شواهد مستحکم تاریخی است. باینجهت هرگاه امروز منشور سازمان ملل را درباره حقوق و شرایط آزادزیستی بشر ملاحظه میکنیم، بنظر میرسد که برای درك نمونه‌ها و مصداقهای واقعی از این حقوق، ایران میتواند سرمشق و الویگانه‌ای باشد.

کتابی که اینك تحت عنوان تاریخ سیاسی ارمنستان تقدیم خوانندگان گرامی میشود بنوبه خود یکی از درخشانترین نمونه‌های این حقیقت غیرقابل انکار است. ارمنه ایران یا ایرانیان ارمنی، فرقی نمیکند، چون هر دو عبارت از شرح پیوندهای تاریخی ساکنین يك منطقه از

کره زمین بشمار میروند که در تلاش احراز موقعیت و موجودیت خود، دست در دست ، گاه حتی غرق در خون و افتخار شده‌اند.

در سالهای اخیر ، درباره ارامنه ایران و جهان ، کتابها و رسالات متعدد بزبانهای فارسی ، انگلیسی ، روسی و ارمنی منتشر شده که هر یک از آنها در نوع خود ، دارای اهمیت شایان بوده‌اند . جالب آنکه اغلب نویسندگان این کتابها ، ایرانیان غیرارمنی بوده و مخصوصاً زبان ارمنی تمیذاشته‌اند. بدون آنکه ذره‌ای از یادآوری زحمات نویسندگان ارمنی درباره سرگذشت قوم خود ، غفلت شود، لازم بنذکر است که اکثر این کتابها نیز بزبان فارسی بوده، بطوریکه ایرانیان ارمنی و غیرارمنی بسادگی بتوانند از کتابهای مزبور استفاده کنند. علت اصلی این امر را باید در واقعیت دیگری یافت . ارامنه ایران علاوه بر مدارس و مراکز و محافل خاص خود، گاه حتی زبان و فرهنگ ایران را ، آسانتر و ساده‌تر و سریعتر میآموزند و مدارج تحصیلی و اداری و اجتماعی آنان نظیر سایر ایرانیان، مبتنی بر زبان و فرهنگ فارسی است. نمونه بسیار جالب این نوع کوششها، کتاب حاضر است که دوست گرامی و ارجمندم آقای دکتر الکساندر- پادماگریان، با همکاری آقای گیورگیس آقاسی تهیه و تدوین کرده است و در نوع خود از جمله اولین کتب کامل بالینی فارسی ، درباره شناسائی تاریخ و زندگی قوم ارمنی است که دوتن از نویسندگان آنرا تألیف کرده‌اند و بسرمایه خود منتشر مینمایند.

برای این ناچیز که بیش از ۲۰ سال است به اقتضای زندگی فرهنگی و مطبوعاتی و ترجمه و تالیف و خدمت در شوراهای گوناگون کتب و انتشارات ، الزاماً با دنیای کتاب و نشریه سروکار داشته‌ام ، بررسی قبل از انتشار و طبعاً بعد از چاپ کتاب حاضر ، این اهمیت را داشته است که صداقت و امانت و بی نظری نویندگان آن ، در هر سطر و صفحه کتاب به چشم می‌خورد و با آنکه قاعداً می‌بایست آنان ، بخاطر ارمنی بودن ، جانب خاصی را به اقتضای قومیت خویش اتخاذ کنند ، اثری از تعصب و غرض و هدف معینی ، بجز انعکاس حقایق محض در نوشته‌های آنان مشاهده نمی‌شود و باین جهت است که باید به آن ، بعنوان يك كتاب مفيد از نظر اطلاع نگاه کرد . نگارش يك كتاب دائره المعارف قوم ارمنی شاید موضوع دیگری باشد لیکن تارسیدن آن روز کتابی که اینک در دست دارید شما را راضی خواهد کرد .

بر کسی پوشیده نیست که تاریخ ارمنه با تاریخ چند کشور ، که هر کدام به تناوب یا به تمادی ، سرزمین مشترك این قوم بوده اند مشترك است . از لحاظ ایران ، که بنا بر سابقه انسان دوستی ، قدرت و پناه یابی اقوام و عناصر زجر دیده ، که یکی از سرمشقهای نمونه تاریخ است ، ارمنیان در هیچ سرزمین دیگری ، حتی در ارمنستان ، اینهمه امکانات برای زندگی خود نداشته اند ، آنچه بعد از انقلاب کبیرا کثیر و یا بعد از روی کار آمدن مصطفی کمال آتاتورك در ترکیه فعلی ، بوجود آمده ، موضوع بحث و شاید کتاب دیگری است لیکن هموطنان ارمنی ما

بخوبی میتوانند اعلام کنند که در سرنوشت مشترکشان با ایرانیان غیر ارمنی، هیچ موج و طوفانی را که اساس حقوق و آزادیهای مدنی و اجتماعی آنان را دگرگون کند یا دشواریهای ناشی از تحولات روز برایشان پیش آورد تحمل نکرده‌اند، بلکه در همه حوادث و جریانات اجتماعی دوشادوش هموطنان ایرانی خود به تلاش و جانپازی پرداخته‌اند که آوردن اسامی و شرح مجاهدتهای آنان در حوصله این سطور نیست.

اکنون به فصل ها و صفحات مستند کتاب نظر افکنیم: اینکار البته بآسانی، بایک نگاه اجمالی به فهرست و اعلام آن میسر است وای در واقع، همین دو قسمت نشان دهنده زحمات و پی گیریهای تدوین کنندگان طی سالهای متمادی است و بهمین طریق می توان تلاشی را که آنها در پیدا کردن اسناد و مدارك معتبر و همچنین عکسها و تصاویر لازم در قالب جهانی بعمل آورده‌اند ارزیابی نمود. بسیاری از این مدارك و تصاویر و یا مأخذ مورد استفاده، در موزه های بزرگ جهان ضبط است. بدست آوردن موافقتها و خریداری منابع مورد لزوم تا حد امان و همچنین مقابله و تصحیح و ارزیابی هریک از این مأخذ و مدارك بسیار قابل توجه است. بدون شك اسناد و مدارك بیشتری هم درباره مطالب این کتاب وجود دارد که جای تکمیل آنرا در چاپهای بعد، باز میگذارد. همچنین انتشار چاپ اول آن، کنجکاوی و شوق بسیاری از خوانندگان را بر خواهد انگیزخت تا خود، تدوین کنندگان

کتاب را بسوی تکمیل آن راهنمایی کنند.

بطور کلی، و بطور طبیعی، قسمتی از این کتاب که مربوط به نیمه اول قرن بیستم میشود، بسیار کوناها اما متنوع است. نگارندگان، با آگاهی و دقت خاص خود، از يك اصل مهم در تاریخ نویسی پیروی کرده اند که بموجب آن قضاوت با بحث و تفسیر درباره گذشته نزدیک هر موضوع اجتماعی، صحیح نیست و هیچگاه نمیتوان «تاریخ معاصر» را با در نظر گرفتن همه جهات سنجید یا سنجشی برای مطالعه آن بدست داد. خود کلمه «تاریخ» از نظر مفهوم و معنا منطقی معطوف بگذشته است و آیندگان آنرا مینویسند نه معاصرین، ازین رو تنها نقش دادرسی که میتوان برای تنظیم کنندگان يك «تاریخ» معاصر قائل شد، گردآوری و شرح بیطرفانه حوادث و تحولاتی است که بعدها باید، براساس معیارهای تاریخ نویسان، مورد استناد و قضاوت تاریخ نویسندگان قرار گیرد. فکر میکنم، که دوست گرامی ام آقای دکتر یادمآگریان و دوست نادیده ام آقای گیورگیس آقاسی، در این زمینه نیز آزمایش دقت و صداقت خود را داده اند.

فراموز بوزگر

پیش گفتار

تمام افراد بشر آزاد به دنیا میآیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند، همه دارای عقل و وجدان میباشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند. ماده اول حقوق بشر

ما چون میرندگان می میریم تا بامرک خود در بین کسانی قرار گیریم که

جز و جاودانه ها هستند... ص ۳۰۴

آیا زیبا تر از این جمله ای هست که بتواند ارزش جان آدمی را بیان کند؟ حتم دارم که خوانندگان فارسی زبان در مورد مسئله ارامنه آگاهی کامل دارند و انتشار کتابی درباره گذشته های دردناک این ملت بی مورد خواهد بود چه انتشار چنین کتبی احیاء کننده حقایق ناخوشایند دیرین بشمار میرود. در تاریخ هر ملتی به مقتضای وسعت و منطقه سوق الجیشی اش خواه ناخواه وقایعی رخ مبدعه که اثر خاصی در روحیه و سرنوشت آن ملت می گذارد. آنچه را که بر ارامنه گذشته است و عامل بقا و موجودیت این ملت شده میتوان در چند کلمه خلاصه کرد و آن اینکه هر گاه وقایعی که تاحدودی آگاهی داریم در تاریخ ارمنستان رخ نمیداد، جنبش های لازمه ای که طی کتاب خواهیم خواند بوقوع نمی پیوست و متقابلا هیچ جنبشی نیز بدون وقوع حوادثی ناخواسته بوجود نمیآید و عبارتی دیگر این حکم عامل و معمول و دلیل و مدلول را دارد. اما آنچه که محرز است این میباشد که نه میتوان حقایق را کتمان کرد و نه باید ندمک بر زخم های کهنه پاشید اما یک چیز هست که هیچگاه از یاد نمی رود و آن اعمال شجاعانه و قهرمانانه یک ملت است. آنچه که دلاوریها و از جان گذشتگی های ماتی را در راه اجرای هدفی انسانی باعث گشته است باید نمونه و سرمشقی برای بازماندگان و افتخاری بر تارک تاریخ آن ملت باشد. عبارت

دیگر کتاب کنونی افتخارات و فداکاریهای مردم که نسل ارمنی را نشان میدهد و مدحی است بر فداکاریهای این ملت نه مرثیه‌ای بر قربانیان آن .

چندی قبل آناری را مشاهده کردیم که بازگوکننده گذشته های تلخ و حقایق بودند که در واقع باید تار فراموشی دور آنها تنیده میشد و تنها نتایج فداکاریها بعنوان سره شوق آیندگان یادآور می گشت . همین امر موجب شد که با تفاسق دوست نویسنده آقای آقاسی اقدام به ترجمه و نگارش کتابی کنیم که تاریخ فعالیت های بزرگان ارمنی در راه شوکت و عظمت این ملت را بازگو کند و در عین حال سند و مرجعی برای مورخین باشد . کوشش اولیه بمنظور تفکیک ریشه ، هدف ، فعالیت ها و موفقیت های ارامنه کوشائی صورت گرفته است که طی نیمه دوم قرن نوزده درخشیدن آغاز کردند . آغاز فعالیت های سیاسی در سنه ۱۸۶۲ بوده و با تأسیس جمهوری ارمنستان کتاب به آخر میرسد . اما این سال البته پایان فعالیت های احزاب ارمنی نبوده است چه همان احزاب که تاریخچه آنها در کتاب آمده است تا بامروز نیز فعالیت دارند .

ماخذ اصلی ترجمه و نگارش کتاب حاضر اثری به همین عنوان ، نوشته لوئیز فالبن دیان بوده است و غالب ماخذ ذکر شده در پایان کتاب ، ماخذ اثر فوق بوده اند . در مورد برخی از کلمات نیز باید بگوئیم که معادل لاتین آنها نوشته شده اما امکان دارد که تلفظ ارمنی آنها دشوار باشد . دیگر کلماتی است که معادل ارمنی آنها نوشته شده از قبیل تربی زوند که همان طرابوزان است و طی مطلب نیز به آن اشاره شده .

در خاتمه بعنوان واقعه مشترک و نا شراین کتاب هم یادآور میشوم که این اثر بدون همکاری های دوستان ارجمندم بوجود نمی آمد و لازم میدانم که خصوصاً از استاد گرامی آقای فرامرز برزگر بمناسبت راهنمائی ها و کمک های بی شائبه ایشان و از همکار گرامی آقای دکتر زاون نرسیسیان که هم معنا و هم عملاً کتابهای خود را بیدریغ در اختیار ما گذاشتند و همچنین از تمامی کسانی که به نحوی از انحاء در نشر این کتاب با ما همکاری داشته اند سپاسگزاری شود .

دکتر الکساندر پادما گریان

صفحه	فصل اول	فهرست مطالب
۱۷	شرح تلاش آرامنه در راه استقلال	
۲۱	ارمنیان تحت سلطه ایرانیان	
۲۳	نفوذ تمدن یونانی در ارمنستان	
۲۵	دودمان آرتاشسیان	
۲۹	دودمان آرتشاگونی	
۴۱	خاندان باگراتید	
۴۵	ارمنستان جدید، عظمت و سقوط آن	
۶۳	ارمنستان ترکیه عثمانی و مسئله ارمنیان	

فصل دوم

۷۲	گذشته ایدئولوژیک و عوامل بیداری ملی ارمنیان	
۷۲	نقش کلیسا در مجاهدات ملی	
۷۳	فعالیت میسیونری	
۷۸	مهاجرین و فعالیتهای آنان	
۸۲	تأثیر انقلاب فرانسه و ناپلئون بر ارمنیان	

۸۵	نقش خاچاطور آبودیان در بیداری ارمنیان
۹۲	اصلاحات عثمانی و مسئله ارمنیان
۹۳	امراء ، اصناف و خلیفه گری
۹۶	دمونستراسیون ۱۸۴۸
۹۷	دانشجویان ارمنی و نظامنامه ملی
۱۰۰	آموزش و پرورش
۱۰۵	چاپ و ژورنالیسم
۱۱۵	رئسانس ادبی
۱۱۶	تبلیغ انقلابی

فصل سوم

۱۲۹	فعالتهای انقلابی در ارمنستان ترکیه ۱۸۸۵ - ۱۸۶۰
۱۳۰	ارمنیان زیتون
۱۳۹	نتایج شورش ۱۸۶۲ زیتون
۱۴۵	شورشهای وان و ارضروم
۱۴۷	اتحادیه رستگاری
۱۵۲	انجمن صلیب سیاه
۱۵۴	حامیان سرزمین اجدادی

فصل چهارم

۱۶۲	حزب آرمناکان
-----	--------------

۱۶۲	مخیتار پورتو گالیان
۱۶۷	جریده ارمنستان
۱۶۹	آرمناکان
۱۷۱	برنامه حزب آرمناکان
۱۷۵	فعالیت حزبی
۱۷۸	انقلابیون و دولت عثمانی
۱۸۰	دفاع وان

فصل پنجم

۱۸۲	حزب انقلابی هونچاکیان
۱۸۳	مقدمات تأسیس حزب
۱۸۷	برنامه
۱۹۷	پیدایش و عملیات ۱۸۸۷-۱۸۹۰
۲۰۱	دمونستراسیون کوم کاپو
۲۰۵	انقلاب ساسون
۲۰۸	دمونستراسیون باب عالی
۲۱۴	انقلاب زیتون
۲۱۷	دودستگی در حزب

فصل ششم

۲۲۲	عملیات انقلابی در بین ارامنه روسیه
-----	------------------------------------

۲۲۳	گروههای انقلابی در روسیه طی سنوات ۶۰ و ۷۰
۲۲۷	مسئله ارامنه و ارمنه روسیه
۲۲۹	گروههای انقلابی در ماوراء قفقاز
۲۳۱	انقلابیون
۲۳۲	انقلابیون ابروان
۲۳۲	انقلابیون قراباغ
۲۳۳	گروههای انقلابی در سن پترزبورگ و مسکو
۲۳۹	ارمنیان و دولت روسیه
۲۴۱	عملیات انجمن ارمنستان جوان

فصل هفتم

۲۴۹	فدراسیون انقلابی ارمنه یاداشناکسوتیون
۲۴۹	پیدایش و حزب
۲۵۴	سوسیالیسم بعنوان هدف
۲۵۶	نام حزب و مراکز آن
۲۵۷	جراید رسمی حزب
۲۵۷	لشگرکشی گوگونیان
۲۵۸	بیانیه
۲۶۰	جزئیات حمله گوگونیان
۲۶۵	دول عثمانی و روسیه و مسئله ارمنیان

۲۶۷	مبارزات حزبی
۲۷۱	نخستین کنگره عمومی
۱۷۲	برنامه فدراسیون انقلابی ارمنیان
۲۸۱	اقدامات داشناک
۲۸۶	تصرف بانک عثمانی

فصل هشتم

۲۹۱	سرانجام
۳۰۳	تأسیس جمهوری ارمنستان
۳۰۳-۳۰۴	روابط ارمنستان و ایران و ارامنه ایران
۳۰۶	یادداشت‌هایی بر فصل‌های کتاب

شرح تلاش ارمنیان در راه استقلال

نهضت انقلابی ارمن در قرن نوزدهم میلادی توجیه يك ناسیونالیسم نوین بود که اشتیاق وافر را برای استقلال فردی و حقوق سیاسی نشان میداد .

این نهضت در بدو امر تنها پاسخ الهام گرفته و الهام بخش معدودی از وطن پرستان در قبال چنان ایده آل هائی بود . ملت ارمنی از طریق پیام تکان دهنده آن عده، از خواب غفلتی که سالیان متمادی گریبانگیرش بود بیدار شد . بدواً گروهی کوچک، و آنگاه سازمانها و سرانجام احزاب سیاسی با هدف خلق يك واقعیت اجتماعی از آن ایده آل ها موجودیت یافتند .

لازم است که قبل از شرح تاریخ سیاسی و تحولات قرن نوزده، رشد تاریخی ملت ارمنی را بررسی کنیم . گذشته های دور ریشه های عمیقی را نشان میدهد که در قرون بعد، احزاب سیاسی ارمنی را قادر ساخت تا از لحاظ معنوی استوار و نیرومند گردند ، متجاوز از

بیست و پنج قرن میراث فرهنگی ، آگاهی ملی و تلاشهای سیاسی بصورت زیر بنائی انقلابی در آمد که وطن پرستان امروزه بر آن ایستاده اند .

خوبست که بطور مختصر این زیر بنا را بررسی کنیم و تلاش برای آزادی را که بر اساس آن گذاشته شده شرح دهیم .

ارمنستان جغرافیائی و تاریخی

ارمنستان^۱ از حیث جغرافیائی ، منطقه ای را در آسیای غربی شامل میشود که پوشیده از مرتفع ترین و ناهموارترین سلسله کوهها است . این منطقه از شمال محدود به قلم پونتوس است و بوسیله رودخانه های Kur و Rioni از قفقاز مجزا شده است . ارمنستان در جنوب تا به جلگه شمال غربی بین النهرین امتداد دارد . در سمت مغرب ، محدود به آسیای صغیر و از مشرق به جلگه آذربایجان است .

امتداد جنوبی ارمنستان تا به بحر خزر است . بدین ترتیب ، این منطقه جغرافیائی شامل ناحیه ای می گردد که بین طول جغرافیائی ۳۷ و $47\frac{1}{4}$ درجه شرقی و غربی ۳۷ - $41\frac{1}{4}$ درجه شمالی واقع شده و واحد جغرافیائی طبیعی بمساحت ۱۲۰/۰۰۰ میل مربع را تشکیل میدهد .

سلسله جبال جلگه ارمنستان حکم سنگر هائی را دارد که منشاء رودخانه های بسیاری از جمله دجله و فرات میباشد . سرزمین

ارمنستان، که بطور عامیانه **هایاستان**^۲ نامیده میشود از نظر بومیان وطن پرست، همان باغ ارم بوده به روایتی که در تورات (سفر پیدایش ۸-۴) آمده، همان جایی است که کشتی نوح بر کوه آرارات نشست.

کوه آرارات برای ارمنیان اهمیت خاصی دارد زیرا سمبل سرزمین آنهاست و همچنین امروزه مظهر شناخت ملی آنان بشمار میرود زیرا این حقیقت را نباید انکار کرد که طی دوره ای از تاریخ ارمنیان، این کشور سلطنت واحدی را دارا بود. این دوره مقارن با سلطنت **تیکران بزرگ**، یعنی قرن اول ق. م بوده است.

ارمنستان از لحاظ تاریخی به سه ناحیه تقسیم شده بود، ارمنستان بزرگ، ارمنستان کوچک و ارمنستان جدید، تاریخ ارمنستان بزرگ و کوچک به ازمینه قدیم مربوط میشود و نویسندگان دنیای کهن، آنها را دو سرزمین مجزا میدانستند.

ارمنستان بزرگ وسیعتر از هر دو منطقه محسوب میشد و شامل پانزده ایالت بود که مهمترین آنها **سوفن Sophen**، **ارمنستان علیا** **ارمنستان ایران**، **وان Van**، **سونیک Sunik**، **قرباغ KaraBagh**، و آرارات با شهرهای تاریخی **آرمایر Armavir**، **آرتاکساتا**، **آرتاکسات Artaxat** **اچمیادزین Echmiadzin**، **آنی Ani** و **یروان** محسوب میشدند. ارمنستان صغیر منطقه غربی ارمنستان بزرگ بود که در جنوب سلطنت **پونتوس Pontos** و شمال **کپادوکیا Capaducia**

قرار داشت . پس از دوره اسکندر مقدونی ارمنستان بزرگ و ارمنستان کوچک را غالباً يك ناحیه می‌پنداشتند^۳ .

ارمنستان جدید متعلق به سومین ناحیه تاریخی است که به سده یازدهم میلادی مربوط میشود و در جنوب غربی ارمنستان صغیر واقع شده بود و مرز شمالی آن که گاه تغییر می‌یافت بطور کلی با کوه‌های Taurus تلاقی میکرد .

ارمنستان جدید مساحتی متجاوز از ۲۵۰ میل رادر ساحل مدیترانه ، از خلیج اسکندریه تا خلیج پامفیلیا Pamphilia نزدیک شهر ساقالبا را اشغال نموده^۴ بود . هر چند که ارمنستان جدید خارج از مرزهای جغرافیائی ارمنستان امروزه واقع بود ، لکن آنرا قسمت مهمی از سرزمین اصلی میدانند .

سلطنت اورارتو و ریشه ارمنیان

اصل و نسب ارمنیان و آغاز تاریخ آنان تا با امروز مجهول مانده است . باری ، برخی از آثار تاریخ اولیه آنان را میتوان در نوشته‌های قدیم جستجو کرد و کشفیات باستانی و لسانی اخیر ، گذشته‌های آرامنه را بیش از پیش روشن ساخته است . در قرن نهم ق . م سلطنت نیرومند اورارتو یا آرادات زمینهای ارمنستان را دربر داشت . پایتخت آن نزدیک به وان^۵ بود و قدرت حکومت اورارتو^۶ تا به ماوراء قفقاز توسعه یافته بود ، اورارتی‌ها با آشوریها ،

مصریها و یونانیها و سایر ممالك خاور نزدیک^۷ روابط تجاری و فرهنگی داشتند. آنان با امپراطوری آشور که در این زمان تحت فرمانروائی شلمانسار ۸۲۵ - ۸۶۰ ق. م بود، در گیریهای بر سر قدرت پیدا^۸ کردند.

سلطنت اورارتو نه تنها يك کشور نیرومند نظامی بود بلکه حتی تمدن بسیار پیشرفته و شگرفی نیز داشت^۹. مردم آن سرزمین بزبانی غیر آریائی سخن میگفتند که دانشمندان امروزه آنرا کشف کرده اند^{۱۰}. اورارتی ها به قادر مطلق و توانائی اعتقاد داشتند که وی را خلدی Khaldi می نامیدند و نام خلدیان ها^{۱۱} که به مردم اورارتو اطلاق میشود، از همین جا مشتق شده. در قرن هفتم و هشتم ق. م مردمی جدید به اورارتو حمله کرده و آنجا را تصرف نمودند. هروودت مینویسد مردمی که اورارتو را تسخیر کردند، مستعمره - نشینان فریگیانی معروف به ارمنیان^{۱۲} بودند. بامروار ایام، طوایف ارمن - فریگیان زبان هند و اروپائی خود را بر اورارتی ها تحمیل کردند و اختلاط دو ملت منجر به تشکیل ملت ارمنی شد^{۱۳}.

ارمنیان تحت سلطه ایرانیان

اندکی پس از آنکه ارمنیان سلطنت اورارتو را تصرف کردند، خود نیز مغلوب قوای برتر شدند.

در قرن ششم ق. م نخست جزئی از امپراطوری ماد گشتند و

آنگاه سرزمین ایشان به تصرف هخامنشیان (کوروش کبیر ۵۲۹ - ۵۵۸ ق. م) درآمد.

ارمنیان به زندگی تحت سلطه خارجیان رضا نداشتند و پس از مرگ کوروش بزرگ، فرصت را مغتنم شمرده و با سایر اتباع متحدگشته و عدم رضایت خود را بروز دادند. شرح جنگ‌هایی که در گرفت بر کتیبه بیستون آمده است.

ارمنیان که مغلوب قوای ایرانیان شده بودند، در سنه ۵۲۱ ق. م بصورت يك ساتراپی درآمدند و از غالب جهات استقلال سیاسی و اداره‌ای خود را بدست آوردند.

شرح زندگی این مردم در زمان هخامنشیان در کتاب *Anabasis Xnephon* **کزنفون** آمده است و این مورخ بتفصیل درباره حرکت ده هزار سپاهی در میان کوه‌های ارمنستان (۴۰۰-۴۰۱ ق. م) سخن گفته است.

سلطه ایران در ارمنستان تقریباً بمدت دو قرن ۳۳۰-۵۱۸ ق. م ادامه یافت و تغییرات فراوانی در زندگانی ارمنیان بوجود آورد. این دوره مترادف است با پیشرفت عظیم اقتصادی که طی آن تسهیلات حمل و نقل کشوری، صنعت، تجارت و کشاورزی بهبودی حاصل کرده و توسعه یافت. هرچند که زبان فارسی برای ملت تحمیل نشده بود، معیناً کاملاً بکار برده میشد و بخصوص در طبقات بالاتر زبان محاوره‌ای بشمار میرفت.

ارامنه غالب آداب ایرانیان را فراگرفتند و فرزندان خویش را با عادات و مراسم دینی ایرانیان آشنا ساختند اما با وجود این، خصیصه قومی خود را حفظ کرده و بطور کامل درهم پاشیده نشدند. سلطه ایران صلح و مکنّت به ارمغان آورد و بهمین جهت اقدام مهمی برای کسب استقلال سیاسی صورت نگرفت^{۱۴}.

نفوذ تمدن یونانی در ارمنستان

پیروزی اسکندر مقدونی در مشرق زمین تأثیر فراوانی بر ارمنیان گذاشت زیرا آنان در این زمان بالغ بر دو قرن تحت فرمان ایرانیان بودند و به جهان شرق گرایش داشتند. پس از پیروزی اسکندر بر ایران (قرن چهارم ق.م) ارمنستان جزو ایالات امپراطوری مقدونیه درآمد و با تمدن اروپا آشنائی حاصل کرد. تمدن یونان باین سرزمین راه یافت.

اشراف ارمنستان بطرز بارزی تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار گرفتند. آنان اینک بجای زبان فارسی بزبان یونانی تکلم میکردند و مفتخر بودند باینکه طرفدار تمدن یونان هستند.

خدایان یونانی به سایر اعتقادات مذهبی که از ایرانیان به آنها رسیده بود اضافه شدند و این اختلاط اساس مذهب کهن ارمنیان را بوجود آورد. اما بطور کلی، از فرهنگ نوینی که اسکندر مقدونی بآرمغان آورده بود استفاده نکردند. ارمنستان کماکان يك



آرتاشس اول

ملت شرقی باقی ماند و از لحاظ سیاسی و فرهنگی نیز به شرق
 متمایل بود تا آنکه مسیحیت دگرگونی کاملی در آن پدید آورد .
 پس از مرگ اسکندر مقدونی ، منطقه ارمنستان تحت تصرف
 سلوکیان درآمد و در ۳۱۲ ق.م اداره کشور به دوسردار بومی سپرده
 شد . ارمنستان بزرگ تحت فرمانروائی آرتاشس اول Artashes
 درآمد و منطقه کوچکتر سوفن نیز به زاریادراس Zariadras یا
 زاره Zareh سپرده شد . در خزان ۱۹۰ ق.م رومیها سلوکیان را
 در Magnesia شکست دادند و دوفرمانروای ارمنی فرصت رامختتم
 شمرده و در مقابل سلطه تضعیف شده امپراطوری سلوکی قیام
 کردند .

در سنه ۱۸۹ ق.م خود را پادشاهان مناطق تحت فرماندهی
 خویش اعلام کردند . عاقبت الامر ، پس از قرن‌ها که از سلطه بیگانگان
 سپری شد ، ارمنستان تحت دوسلطنت مجزا ، ملت مستقلی گشت .

دودمان آرتاشسیان

آرتاشس اول که اصلاً ارمنی بود ، اولین پادشاه ارمنستان
 بزرگ شده و سرسله دودمان آرتاشسیان شد که از این سلسله جمعاً
 یازده پادشاه بر ملت ارمنی حکومت کرده . معروف‌ترین آنها آرتاشس
 اول (۱۴۵ - ۱۸۹ ق.م) تیگران دوم (۵۶-۹۵) و آرتاواز سوم
 (۳۴-۵۶ ق.م) بودند .

تمامی پادشاهان دودمان آرتاشسیان هم خود را صرف ایجاد اتحاد در ارمنستان کردند. آرتاشس اول استقلال ارمنستان را بوجود آورد، استقلالی که بالغ بر دو قرن ادامه یافت. وی نه تنها کشور را با تلاشهای نظامی متحد ساخت، بلکه بین مردم نوعی وحدت و ناسیونالیسم آفرید. علاوه بر این: زبان ارمنی را همگانی کرده، عناصر خارجی را بقصد ایجاد يك ملت متجانس و نیرومند، متلاشی ساخت و بجای پایتخت کهن **آرماویر Armavir**، شهر جدید **آرتاکساتا** یا **آرتاشات** بر سواحل رود ارس بنا شد.

پایتخت جدید مطابق با نقشه‌ای ساخته شد که طرح آنرا به **سردار هانیبال** نسبت داده‌اند زیرا آن سردار در زمان مورد بحث به دربار شاه ارمنی پناهنده شده بود.

آرتاشس اول که به تمدن یونانی علاقه داشت، به پیشرفت اقتصادی و تمدن جدید کمک بسیار کرد. در زمان سلطنت وی امور تجاری بحد اعلای خود رسید و این دوره چنان آمیخته به ترقیات مختلفه بود که «.... هیچ نقطه‌ای از زمین غیر مزروع نماند و دیگر کسی نبود که وقت به بطلالت بگذراند و بیکار باشد»^{۱۵}.

آرتاشس اول بعنوان شاه ارمنستان بزرگ توان آن نداشت که سلطنت دیگری را مجاور قلمرو خود مشاهده کند و قصد داشت که سرتاسر کشور را تحت يك لوا درآورد. این اتحاد را یکی از جانشینان او موسوم به **تیگران دوم** یا **کبیر** (۵۶-۹۵ ق.م) بوجود



تېگوان بزرگ

آورد و او همان است که لقب شاه شاهان گرفته و در زمان وی ارمنستان به باشکوه‌ترین دوره تاریخ خود نائل آمد .

تیگران دوم به سوفن ، یعنی سلطنت‌دیگر ارمنستان حمله کرده و آنجا را تحت سلطه خود درآورد. ایالت مجاور کپادوکیا دیگر نتوانست سوفن را بعنوان يك سنگر نگهدارد .

مانع بین دوسلطنت ارمنستان از میان رفته بود و از هرج و مرج بیشتر درآداب ملی کاسته شد .

قدرت نظامی تیگران دوم موجب گشت که کشور توسعه بیشتر یابد زیرا تیگران قلمرو خود را از رود Kur در شمال تا به مصر در جنوب وسعت بخشید .

وی حتی با میتراادات اوپاتور ، Mitradates Upatur شاه پونتوس نیز متحد شده و با سپاهیان نیرومند روس در مشرق به جنگ پرداخت . برای اولین بار در تاریخ ، سرتاسر خطه ارمنستان تحت يك فرمان درآمد .

پیروزیهای نظامی تنها موفقیت تیگران دوم محسوب نمیشد . وی شیفته تمدن یونانی و حامی تجدد بود. پایتخت نو بنیاد وی بنام تیگرانوکرتا (Tigranokerta) مرکز تمدن شد و وی فلاسفه یونان ، پیکر تراشها و هنرمندان بسیاری را به آنجا برد .

پسر خردمند او موسوم به آرتاواز سوم ۳۴-۵۶ ق . م که بهجانشینی پدر براریکه سلطنت تکیه زد، آنچنان بزبان یونانی آشنائی

داشت که نمایشنامه‌هایی برای ناآترهای تیگرانو کرتا نوشته و بعنوان شاعر و نویسنده، شهره شده بود^{۱۶}.

عمر امپراطوری تیگران بزرگ چندان نپائید زیرا در سنوات ۶۶-۶۹ تحت فشار شکستهای نظامی از هم پاشیده شد.

پس از مرگ تیگران در ۵۶ ق. م ارمنستان نیرومند روبه زوال رفت و دودمان آرتاشسیان، که بعدت دو قرن در راه ایجاد بگانگی بین ارمنیان تلاش کرده بود، در قرن دوم ق. م نابود شد. از آن زمان سرزمین ارمنستان حکم طعمه‌ای بین اشکانیان در شرق و رومیهارا در غرب پیدا کرد.

هر دو امپراطوری مزبور دارای علائق اقتصادی در ارمنستان بودند، زیرا این سرزمین دارای یکی از شاهراههای تجاری به هندوستان و چین بود. بهمین جهت دو کشور ذکر شده تمامی کوشش خود را بکار میبردند تا بر ارمنستان تسلط یابند.

در داخله ارمنستان نیز نبردهائی بین **ناخارارها** یا اربابان فتودال^{۱۷} در گرفته و موجب پاشیدگی کشور میشد. فشارهای شدید داخلی و خارجی منجر به هرج و مرج و خونریزی بسیار گشت، بطوریکه ارمنستان طی قرون بعدی شاهد ناملایماتی فراوان شد.

دودمان آرتاشسگونی

از میان این هرج و مرج ملی، دودمانی جدید از آن آرتاشسگونی‌ها

که با اشکانیان ایران نسبت داشتند قدامت کردند . این فرمانروایان ، تقریباً با آغاز مسیحیت به قدرت رسیدند و بمدت چهار قرن (۴۲۹-۵۳) حکومت کردند .

کشور آرشاگونیهها دارای اساس ناپایداری فتودالی بود که نفوذ اربابان فتودال ، ملاکین و شاهزادگانی که طبقه علیای سیستم فتودال ارمنستان را تشکیل میدادند موجب پاشیدگی آنرا پدید آورده بود .

طی قریب چهار قرن حکومت آرشاگونیها ، ارمنستان به مسیحیت گرائید و این دوره ، درخشانترین دوره ادبیات ارمنستان بود . ضمناً در همین عصر نیز کشور مورد حمله قوای بیگانه قرار گرفته و تفکیک شد .

در سال ۳۰۱ م ارمنستان ۱۹ اولین کشوری در جهان گشت که مسیحیت را بعنوان مذهب رسمی پذیرا شد . گرایش به مسیحیت در تاریخ این کشور نقطه عطفی بود که هم در سیاست داخلی و هم در امور خارجی کشور تأثیر بسزائی گذاشت .

مسیحیت در ارمنستان بزمان حواریون مربوط میگردد و کلیسای ارمنی رسالت خود را از پنج حواری : تادئوس ، بارتلمیو ، سیمون آندرو و ماتیاس که در آنجا به بشارت پرداخته و اولیا و بانیان کلیسای ارمنی گشتند ، دریافت داشته است .



تیرداد سوم

اوائل قرن چهارم، نفوس مسیحی کشور بسیار بود. در ۳۰۱ تیرداد سوم Tirdat بوسیله سورپ گریگوری^۱ لوساورپچ اشکانی- الاصل به مسیحیت گرانید و این دین را دین رسمی سرزمین خود اعلام کرد.

بدین ترتیب، ارمنستان نخستین ملت مسیحی گشت و دوازده سال بعد، امپراطوری رم، مسیحیت را رسماً پذیرفت.

گریگوری، که ارمنیان بنام سورپ گریگور لوساورپچ میشناسند، کاتولیکوس اعظم ارمنیان شده و در اچمیادزین اقامت گزید و این شهر مقرر و مرجع دین و شهر مقدس ارمنیان گشت. سورپ گریگور و تیرداد بقصد منکوب کردن کفر و بی دینی که تاریخ اولیه قرن^{۲۱} پنجم پایدار بود، دست بدست هم دادند.

کلیسای ارمنی در شوراهای سه گانه شرکت کرده و تصمیمات این شوراهای مناقشه یعنی شورای نیکیه (۳۲۵) قسطنطنیه (۳۸۱) و افسیوس (۴۳۱) را پذیرفتند زیرا مایل بودند که بین کلیساها يك وحدت معنوی بر اساس مساوات و آزادی هر کلیسا در حدود فعالیت خود بوجود^{۲۲} آید. مرجع بزرگ کلیسای ارمنی کاتولیکوس بود و این رهبر دینی هیچگاه ارشدیت پاپ و یاپاتریارک ارتدکس یونانی قسطنطنیه را نپذیرفت. کاتولیکوسهای ارمنه بالاخص پس از قرن چهارم، نه تنها بعنوان رهبران دینی خدمت کرده اند بلکه نقش رهبران موقت را نیز برعهده داشته اند.

بعدها که کشور تحت سلطه بیگانگان درآمد و آرامنه فاسد حقوق سیاسی شدند، این کاتولیکوس‌ها بودند که علمدار استقلال و آزادی میشدند.

طی قرن چهارم، بین ارمنیان دو فراکسیون عمده سیاسی بوجود آمد. یکی متمایل به شرق بود و دیگری به غرب گرایش داشت کسانی که تمایلات شرقی را دارا بودند به رشد اقتصاد و فرهنگ خود نزد ایرانیان امیدواری بیشتری داشتند. و آنها اعضای خاندانهای سلطنتی و نجبارا تشکیل میدادند. متمایلین به غرب قصد داشتند که ارمنستان را از لحاظ اقتصادی و فرهنگی به رم و بیزانس متمایل سازند که اینان را کاتولیکوس‌ها تشکیل میدادند که اولاد معنوی سورپ گریگوری لوسارویچ بودند و همچنین ناخارارها که یا تحت فرمان بیزانس بسر می‌بردند و یا نزدیک سرحد امپراطوری بیزانس بودند.

این دو گروه نقش مهمی را در جنگهای قرن چهارم بین شرق و غرب ایفا میکردند.^{۲۳}

فراکسیون غرب نیرومندتر از گروه سیاسی دیگر بود و در قرن چهارم، آرامنه کراراً طی جنگهای امپراطوری رم شرقی با ساسانیان از رم جانبداری میکردند.^{۲۴}

با پیدایش مسیحیت، ارمنستان بیش از پیش به غرب مسیحی توجه نموده و از همسایگان زرتشتی خود فاصله گرفت.

مسیحیت نوعی یگانگی بین آرامنه و دنیای غرب بوجود آورد

ولی دنیای غرب بانظر دیگری برارمنستان می نگریست، زیرا ارامنه رهبردینی مختص بخود داشتند و برتری رهبران دیگر را نمی پذیرفتند در ضمن، هر چند که غالب ارمنیان به بیزانس و اروپا نظر مساعد داشتند مع الوصف همواره گروههای سیاسی مختلف دیگری بودند که به همسایگان شرقی خود چون ایرانیها - اعراب و مغولها گرایش داشتند.

در سنه ۳۸۷ م، ارمنستان بین غرب و شرق بیزانس و ایران تقسیم شد. در حدود يك پنجم آن سرزمین تحت سلطه امپراطوری بیزانس درآمد و باقیمانده، از آن ایرانیان گشت و در همین قسمت بود که شاهان **آرشاگونی** قدرت رسمی خود را حفظ کردند.

ایرانیان بقصد منکوب کردن قدرت و نفوذ بیزانس در قلمرو خویش تکلم بزبان یونانی را در ارمنستان ممنوع کردند.^{۲۵}

ارمنیان مسیحی بطور موروثی و عاداتی زبانهای یونانی و آشوری را در مراسم دینی خویش بکار میبردند ولی در قرن چهارم، بناچار خود را بکلیسای شرق آشوری نزدیک تر ساختند.

رهبران ارمنی در اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم تلاش پی گیری را بقصد از بین بردن نفوذ یونانی و آشوری انجام دادند.^{۲۶} اما بمنظور حفظ خود مختاری کلیسای خود و زدودن آخرین بقایای بی دینی از کشور^{۲۷} و همچنین خلق يك ناسیونالیسم نیرومند تر تا حد بر آورد مقاصد خویش، از منابع یونانی و آشوری استفاده می کردند.



سورپ مسروپ و سورپ ساهاك

هدف رهبران ارمنی آن زمان بوجود آوردن الفبای ارمنی و ترویج ادبیات خویش بود تا بتوانند سنت‌ها و ملیت خود را حفظ کنند. یکی از نتایج عمده این تلاش، عصر طلایی ادبیات ارمنی در قرن پنجم بود.

شاه ورامشاپو (Vramshapouh) (۳۹۲-۴۱۴) با کاتولیکوس ساهاک اول و راهبی موسوم به مسروب ماشتوتس (St. Mesrop Mashtots) همکاری کرده و تحولی در ادبیات بوجود آوردند. سورپ مسروب پس از سالها تحقیق و مطالعه، الفبای ارمنی را بسال ۴۰۴ اختراع کرد. ساهاک و مسروب با همکاری تنی چند از اساتید که به (دیلماج) معروف بودند، انجیل را برای اولین بار بزبان ارمنی ترجمه کردند. این دوشخصیت^{۲۸} برجسته تحت تأثیر ایمان و الفبای اختراعی خویش، ترجمه‌های متعددی را از خود بجا گذاشتند.

ارامنه‌ای که سالیان متمادی از خط سایر ملل استفاده میکردند، اینک نوعی استقلال معنوی پیدا کرده بودند.

در این مورد لازم است به مسئله‌ای اشاره شود که طی آن اهمیت خط، نه برای ارمنیان، بلکه برای هر ملتی تفسیر میگردد.

استقلال هر ملتی پیش از هر چیز به کتابت آن ملت بستگی دارد و یکی از علل عظمت و ترقی مصر کهن همانا خط هیروگلیف مصریان بوده است زیرا بدان وسیله عقاید و افکار خود را چه برالواح و چه بر

Ա ա	Կ կ k _[g]	Ռ ռ rh
Բ բ b _[p]	Հ հ h	Ս ս s
Գ գ g _[k]	Ձ ձ dz _[ts]	Վ վ v
Դ դ d _[t]	Ղ ղ gh	Տ տ t _[d]
Ե ե e ¹	Ճ ճ ch _[j]	Ր ը r
Զ զ z	Մ մ m	Տ տ ts ¹
Է է ē	Թ թ y ²	Խ խ w
Ը ը ě	Ն ն n	Փ փ p ¹
Թ թ t ¹	Շ շ sh	Ք լ k ¹
Ժ ժ zh	Ո ո o	Օ օ ō
Ի ի i	Չ չ ch ¹	Ֆ ֆ f
Լ լ l	Պ պ p _[b]	
Խ խ kh	Ջ ղ j _[ch]	
Ս ծ ts _[dz]		

نمونه خط ارمنی

پاپيروس ابراز داشته و تاریخی از خود برجای گذاشته اند که امروزه نیز جهانیان را از افکار و عقاید آنان آگاه میسازد. ارمنیانی که سالیان متمادی در زیر یوغ ملل مختلف بوده اند توان آننداشتند تا مکنونات قلبی خود را آنگونه که باید و شاید ابراز دارند زیرا سخنوری به زبان مادری و کتابت به زبانی دیگر علاوه بر آنکه نوعی کمبود بشمار میرفت، مانع از توسعه و گسترش فرهنگ میشد بنابراین آنچه که سورپ-مسروپ انجام داد علاوه بر اهمیت ادبی، دارای اهمیت سیاسی و معنوی نیز بود زیرا پیدایش خط موجب همبستگی ملی و وحدت مردم شد آنها تقریباً تمام آثار شناخته شده آن زمان را که به آشوری و یونانی وجود داشت به ارمنی ترجمه کردند.^{۲۹}

غالب شاگردان **ساهاک و مسروپ** تعلیمات عالی خود را در غرب فرا گرفته و با شور و علاقه ای بیشتر نسبت به سرزمین اجدادی خویش به ارمنستان بازگشته بودند. يك چنین نهضت مشابهی نیز در قرن نوزدهم، زمانی که دانشجویان ارمنی که در انستیتوهای غرب تحصیل میکردند بسرزمین اجدادی خود برگشته و در راه تعالی کشور به مجاهدت پرداختند، بوجود آمد.

عصر زرین ادبیات نه تنها به جلال کلیسای ارمنی اضافه کرد، بلکه در مردم نیز نوعی ادراك ملیت و غرور فرهنگی بوجود آورد. معلمین، مشعل داران فرهنگ ارمنستان بودند. تحول ادبی قرن پنجم نیز چون قرن نوزدهم، اعضای روشنفکرتر جامعه را تا به حد عشقی



وارطان مامیکونیان

عمیقتر به سرزمین اجدادی و تمایل به آزادی بیدار ساخت . ارمنیان عشق به استقلال و حب به مسیحیت خویش را در جنگ آرماویر^{۲۰} بروز دادند . این جنگ سال ۴۵۱ م بوقوع پیوست . مردم ، در قبال گرایش به دین زرتشت ایستادگی کرده و به جنگ با متصرفین سرزمین خویش پرداختند . هرچند که در جنگ مغلوب شدند لیکن پیروزی معنوی را با پایداری و ثبات در حفظ دین خود بدست آوردند رهبر آنان در این نبرد ؛ سردار بزرگ ، وارطان مامیکونیان «Vardan Mamikonian» بود . و ارمنیان تا با امروز نیز خاطره او را گرمی داشته و ویرا سورپ وارطان شجاع مینامند و این نخستین نهضتی بود که در راه آزادی و استقلال صورت گرفت .

ارمنیان در دفاع از دین خود در قرن پنجم و قرون بعد ، مشقات بسیار متحمل شدند . لیکن پافشاری آنان در حفظ دین خویش ، موجب شد که در تلاش برای بقا ، مصرّتر و استوارتر گردند . ارمنستان که بین ایران و بیزانس واقع شده بود ، طی جنگهای متعددی که بین دو کشور مزبور صورت گرفت ، بارها بویرانی گرائید . این نبردها تا قرن هفتم در خاك ارمنستان در می گرفت . در این احوال ، دودمان آرشاکیان ، پس از قریب چهار قرن سلطنت (۴۲۹-۵۵۳ م) منقرض شد . قسمت عمده ارمنستان جزئی از ایران در عهد ساسانیان شده و تحت نظر مرزبانها اداره میشد .

در سنه ۶۳۹ م. ارمنستان بتصرف اعراب درآمد و اینان بمدت دوقرن بر کشور حکومت کردند. این بار خاك ارمنستان پهنه کارزار بیزانس ها و اعراب شده و گناهی تحت فرمان امپراطوری بیزانس قرار میگرفت ولی ارامنه از طرف بونانیهای مسیحی مورد تعدی هائی مشابه اعراب واقع میشدند. در چنین شرایطی، عجیب نیست که ارمنی ها، طی مدتی متجاوز از دوقرن از سلطه اعراب، امید باز یافتن استقلال^{۳۱} را درخوبش پرورش دادند.

خاندان باگراتید

در قرن نهم شوق استقلال با تأسیس دودمان باگراتید Bagratid (۸۸۶-۱۰۴۵) که سرسلسله آن آشوت بزرگ Ashot، بود آشکار شد. آشوت قبل از نهادن افسر شاهی بر سر، از طرف اعراب، فرمانده کل ارمنستان منصوب شده بود و در سال ۸۶۲ خلیفه لقب شاهزاده شاهزادگان را بخاطر صفات صادقانه وی باو اطلاق کرد در سنه ۸۸۶^{۳۲}، باز بین رفتن علاقه اعراب و بیزانس در ارمنستان لقب شاه شاهان بوسیله خلیفه معتمد به آشوت اطلاق شد و امپراطور بیزانس، بازیل اول Basil نیز که ارمنی الاصل بود تاج او را برسمیت شناخت. بدینسان پس از مدتی متجاوز از چهار قرن سلطه بیگانگان، ارمنستان در قرن نهم استقلال سیاسی خود را بدست آورد.



آشوت بزرگ

دودمان باگراتید ، سیاست صلحجویانه‌ای را با سایر ملل در پیش گرفت ، با گراتید ها و مامیگونیان ها قرنهای متمادی با توجه به روش سیاسی کشور در مورد حکومت بیگانگان با یکدیگر مخالفت میکردند . مامیگونیان ها که از بزرگان ارمنی بودند ، عقیده داشتند که باید در مقابل قوای بیگانگانی که بر ارمنستان حکومت میکردند قد علم کند و خود پیشاپیش سربازان ارمنی به پهنه کسارزار تاخته بودند .

در قرن نهم ، سیاست مامیگونیان در مورد شورش و خونریزی تحت الشعاع رویه احتیاط و دور اندیشانه باگراتید قرار گرفت^{۳۳} . این سیاست تا مدتی روابط حسنه‌ای بین ارمنستان و همسایگان نیرومند آن یعنی اعراب و امپراطوری بیزانس بوجود آورد ، زیرا هر دو خصم مزبور مایل بودند که باگراتیدها را در جنگهای خود با دیگری ، متحد خویش سازند^{۳۴} .

در زمان باگراتید ، که قریب ۱۶۰ سال بطول انجامید ، ثروت و فرهنگ به حد کمال خود رسید . ارمنستان چون يك کشور بیطرف اهمیت خود را در تجارت بین المللی حفظ کرد . صنعت و زراعت بوضع سابق خود برگشت ، صومعه و کلیساها مرمت شد ، شهرها و آبادیها بار دیگر مسکونی گشتند . به همت باگراتیدها ، موفقیت های شایانی در امر معماری حاصل شد^{۳۵} . آنی Ani ، پایتخت کشور ، بعدها عنوان شهر هزارویک کلیسا را بخود گرفت . شکوه آنی ،

بسان مرکز ارمنستان ، توسط شعرای قرن نوزده ارمنستان زنده شده و مرثیه شعرابرویرانه های آنی ، نمودار احساسات ناسیونالیستی و تمنای آنها برای آزادی^{۳۶} بود .

قلمرو باگراتید تنها قسمت کوچکی از سراسر ارمنستان ، بالاخص منطقه آارات را تشکیل میداد . قدرت با گراتید با رقابت های ناخارارها ، بخصوص خاندانهای شاهزادگان آردزرونی که سلطنت واسپوراگان را در قرن نهم تأسیس کردند ، روبه کاهش گذاشت .

رقابت در بین ناخارارهای مختلف (اربابان فئودال) روبفزونی گذاشت و یونانیهای بیزانس و اعراب را جری تر ساخت بطوریکه منجر به این شد که تا قرن دهم ، هفت سلطنت مختلف ، کشور را تقسیم کردند^{۳۷} .

استقلال زمان با گراتیدها در سال ۱۰۴۵ یعنی هنگامیکه امپراطوری بیزانس کشور را ضمیمه خاك خود کرده و جور و تعدی فراوانی نسبت به مردم روا داشت ، به آخر رسید . چند سال بعد ، ضربه مهلك تری از جانب ترکان سلجوقی بر کشور وارد شد . در سال ۱۰۴۸ ، قبائل ترك ، مناطق شمال دریاچه وان را مورد تاخت و تاز قرار دادند و در ۱۰۶۴ آنی را تسخیر کرده و ویران ساختند . آبادیها را سوزانیده و به توبه کشیدند ، مردان و زنان و کودکان را از دم تیغ گذرانیدند . کشاورزی که اساس اقتصاد ارامنه بود ، بطور موقت

از بین رفت. رشد اقتصادی و فرهنگی متوقف گشت و کشور مبدل به ویرانه گردید. ولی با وجود این، آرامنه مذهب و هویت قومی خود را حفظ کردند. هرچند که استقلال سیاسی ارمنستان^{۲۸} بزرگ با حمله سلاجقه پایان پذیرفت، لیکن اکثریت ارمنیان در سرزمین اجدادی باقی مانده و مشقاتی را متحمل شدند که سرنوشت قدار بر آنها مقدر کرده بود.

ارمنستان جدید

عظمت و سقوط آن

در اواخر قرن یازده، یکی از نجیبای ارمنی موسوم به **روبن اول** Reuben، سلطنت مستقلی را بنیان گذارد که ارمنستان جدید نامیده میشد و بمدت سه قرن (۱۳۷۵ - ۱۰۸۰) دوام آورد. این سرزمین جدید ارمنیان، نخست بسال ۱۰۹۰ چون يك ارباب نشین و ۱۱۹۶ بصورت يك سلطنت در آمد. در این زمان **لئون دوم** که بعدها **لئون اول** نامیده شد، تاج سلطنت را از امپراتور آلمان، **هنری ششم** و پاپ **سلستین** (Celestine) سوم دریافت داشت.

ارمنستان جدید با پایتخت آن که نخست در **طرسوس** و بعد در **سیس** بود، نظیر ارمنستان بزرگ دارای محدودیت نبود. این کشور در ساحل مدیترانه امتداد داشت و نقش مهمی را در تجارت بین المللی ایفا میکرد. هرچند که ارمنستان جدید غنی بود و در ترویج موسیقی، معماری، نقاشی و ادبیات تلاش میکرد، لیکن از آرامش کمتری برخوردار شد.



لئون اول

نبردهای متعددی با سلاطین سلجوقی صورت گرفت و ممالیک مصر نیز بارها آنجارا مورد تهاجم و چپاول قرار دادند ، طی قرن سیزدهم ، مغول ها وارد ارمنستان شدند . آنها نخست با ارمنیان متحد شده و بعدها پس از تقبل اسلام پشت بدوستان و متحدین سابق خود کردند . ارمنستان جدید در زمان عبور سپاهیان جنگهای صلیبی غرب از طریق آن کشور بسوی اورشلیم ، مستقیماً با اروپا تماس حاصل کرد . قرنهای بعد ، پاپ گریگوری سیزدهم در متن Ecclesia Romana (۱۵۸۴) از ارمنیان قدردانی کرده و نوشت :

« از جمله محسنات ملت ارمنی در مورد کلیسا و مسیحیت نکته حائز اهمیتی هست که شایان توجه میباشد و آن اینکه در گذشته شاهزادگان و سپاهیان مسیحی که بقصد آزاد کردن سرزمین مقدس اعزام شده بودند ، مورد پشتیبانی و یاری هیچ ملتی قرار نگرفتند مگر ارمنیان که با سرعت بسیار و شوق فراوان آنان را از حیث نفقات ، احشام ، غذا ، ذخائر و بلد غنی ساختند و با تمام قوای خویش و در نهایت شجاعت و صداقت مسیحیان را در زمان جنگهای مذهبی یاری کردند » .

ارمنستان جدید از داخل دچار کشمکش هائی شده بود که مربوط به مذهب بوده و شامل کاتولیسیسم روم و کلیسای ارمنی میشد .

دودمان روبنی ، که اصلاً ارمنی بودند ، با نجبای اروپائی

ازدواج کرده و تخت سلطنت بخانواده فرانسوی لوزیگنان Lusignan سپرده شده بود . لوزیگنان های کاتولیک کوشش کردند تا کیش کاتولیک را بر اتباع ارمنی تحمیل کنند .

در زمان سلطنت لئوی چهارم لوزیگنان (۱۳۴۲ - ۱۳۲۰) دو حزب سیاسی وجود داشت . حزب عظیم تر که ناسیونالیست ها نام داشت و رهبر آن کاتولیکوس ارمنیان بود و يك حزب ضدپایی و ضد اروپائی بشمار میرفت .

دیگری حزب کاتولیک خواه پادشاه بود . با آغاز سلطنت گی دولوزیگنان کاتولیک (۱۳۴۴ - ۱۳۴۲) خصومت باخاندان سلطنت به اوج خود رسید .

دلیل آن نیز این بود که گی دولوزیگنان بهیچوجه ارمنی نبوده و يك آریستوکرات فرانسوی محسوب میشد .

شاه جدید عقیده داشت که اتباع وی باید بقصد حمایت مورد احتیاج اروپا ، کاتولیکی رم را بپذیرند و بهمین سبب با پاپ وارد مذاکره شد . نفرت مردم نسبت به گی دولوزیگنان با این عمل وی ، یعنی تحمیل يك کیش بیگانه رو بتزاید گذاشت . روحانیون و اشراف حتم کردند که وی سنن ملی را نادیده گرفته و جانشینانش نیز چنین خواهند کرد .

دوره کوتاه سلطنت گی دولوزیگنان با کشته شدن او در سنه ۱۳۴۴ به آخر رسید ولی باز ماندگان وی به مدت سه نسل دیگر سلطنت کردند .

هنگامیکه آخرین شاه ارمنستان جدید ، لئون پنجم (۱۳۷۵- ۱۳۷۴) که او نیز يك کاتوليك و از لوزیگنان ها بود بر تخت سلطنت نشست ، مخالفت با خانواده سلطنتی کاتوليك خواه ادامه یافت و تنها عده خیلی از ارمنیان از کاتوليكوس روی برگردانیده متمایل به پاپ شدند .

در اواخر قرن چهاردهم دشمنان خارجی ارمنستان جدید تجدید قوا کردند و کشور که با مناقشات مذهبی تضعیف شده بود ، بدست نیروهای ممالیک مصر افتاد . قلعه سیس در سال ۱۳۷۵ سقوط کرد و سلطنت ارمنستان جدید پس از مدتی بالغ بر سه قرن پایان رسید .

شاه **لئون پنجم** پس از آنکه شجاعانه از کشور دفاع کرد ، به اسارت گرفته ^{۴۱} شد .

پس از آنکه **لئون** آزاد شد ، آخرین سالیان حیات خویش را در اروپا ، جاییکه بیهوده سعی کرد سلطنت از دست رفته خویش را با کمک ملل اروپائی و پاپ باز یابد ، سپری کرد .

زمانی که سلطنت ارمنستان جدید ، در اواخر قرن چهاردهم بدست ممالك مصری افتاد ، ارمنستان بزرگ پهنه ناخت و تاز مغولها بود . اینان تاتار هائی بودند که تحت فرمان تیمور لنگ مرگ و نیستی بار مغان میآوردند . پس از مرگ تیمور لنگ در ۱۴۰۵ ارمنستان تحت سلطه قبائل ترکمن آق قویونلو و قراقویونلو درآمد .

در ۱۵۱۴ آن سرزمین مغلوب ترکان عثمانی شد که تحت رهبری سلطان سلیم اول - (۱۵۲۰-۱۵۱۲) ارمنستان را فتح نموده ، ضمیمه امپراطوری عثمانی کردند .

قسمتی که تحت سلطه ترکان عثمانی باقی ماند ، نقطه مرکزی نهضت های انقلابی قرن نوزده گشت . در اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفده ، قسمت شرقی ارمنستان صحنه کارزار بین ترکان عثمانی و صفویان ایران شد . شاه عباس بزرگ طی یکی از لشکر کشی های خود بر علیه ترکان ، عده کثیری از ارمنیان را به ایران آورد و نزدیک به پایتخت خود در اصفهان ، جائی که شهر ارمنی جلفا را در ۱۶۰۵ بنیان گذاشت ، جای داد .

رقابت ترکها و ایرانیها در ارمنستان بسال ۱۶۳۹ ، زمانی که معاهده ای بامضاء رسید و مرز بین دو کشور مسلمان از میان برداشته شد ، به آخر رسید . قسمت کوچکتر ارمنستان که شامل شهر مقدس اچمیادین بود به شاه صفوی تعلق گرفته و به «ارمنستان ایران» معروف شد .

طی حملات مداوم ، عده کثیری از مردم ، بالاخص طبقه آریستوکرات سرزمین خود را ترك گفتند و مردم ارمنی به دو شعبه تقسیم شدند که یکی ساکنین سرزمین اجدادی و دیگری ساکنین خارج از سرزمین اجدادی بودند . وطن اصلی مردم تدریجاً مورد اشغال ترکها و کردها و قبائل ترکمن قرار گرفت که به جور و جفای ارمنیان بومی پرداختند .

نهضت های استقلال از قرن پانزدهم تا قرن نوزدهم میلادی

در مورد نهضت هایی که بین اواخر قرن چهارده و اقدامات ارامنه ایران در قرن شانزده صورت گرفت، اطلاع چندانی در دست نیست اما در تاریخ، از يك نجیب زاده ارمنی موسوم به ب. سمبات B. Sombat نام برده شده است که در قرن پانزدهم خود را شاه ارمنستان اعلام کرد. درباره این شخص اطلاع چندانی در دست نیست جز اینکه وی برای نائل آمدن بمنظور خود از کمکهای خارجی برخوردار بود و نوه اش گویگور آقنامارسی^{۴۲} به مقام کاتولیکوسی تقدیس شد.

اقدامات بعدی که برای استقلال صورت گرفت در ارمنستان ایران متمرکز شد.

ارمنیان ایران در زمان شاه عباس کبیر (۱۶۲۸-۱۵۸۶) در دشت قرا باغ متمرکز شدند و پنج امیر ارمنی که مورد تأیید شاه بودند بر آنها حکومت میکردند. این امیران یا ملک ها، که سمت آنان معمولاً موروثی بود، عبارت از حکمرانان، قضات و فرماندار کل پنج ایالت بودند^{۴۳}.

هرچند شاه عباس امتیازات سیاسی فراوانی به ارامنه بخشیده بود، لیکن جانشین وی چنان مستبد بود که ارامنه قصد گریز کردند. در قرن شانزدهم با فرستادن قاصد هایی در دو مورد مختلف به اروپا، نیت خود را بروز دادند.

ستیپانوس سالماستیانتس (Stepanos Salmastiants)

که با افکار اروپا آشنائی کامل داشت ، در سنه ۱۵۴۱ کاتولیکوس-
اچمیادزین شد و چون موقعیت خود را تحت سلطه ایرانیان متزلزل
دید ، استعفا کرد^{۵۰} . وی در سنه ۱۵۴۷ - جلسه محرمانه‌ای
در اچمیادزین تشکیل داد تا راهی برای استخلاص مردم بیابد .
نمایندگان که عبارت از ارمنیان ایران و رهبران دینی بودند
تصمیم گرفتند که کاتولیکوس سالماستیانتس را به مأموریت اروپا
اعزام دارند تا از ملل مسیحی و پاپ استمداد کند .
کاتولیکوس اعزام اروپا شده ، بحضور پاپ رسید ، لیکن
تمامی کوشش‌های وی در مورد ملتشی بی‌ثمر ماند .

کاتولیکوس میکائیل سباستاتسی نیز که جانشین سالماستیانتس
شده بود ؛ خود را ناچار به استعفا دید . او در شورای مخفی ۱۵۴۷
اچمیادزین شرکت داشت و خود نیز در سنه ۱۵۶۲ شورای مخفی
مشابهی ترتیب داد . حاضران در دومین شورا ، برخلاف ملاقات ۱۵۴۷
اغلب از روحانیون بودند . نقشه اینان نه تنها استخلاص ارمنی‌های
ایران بود ، بلکه قصد آزاد کردن ارمنستان ترکیه را نیز داشتند . بار
دیگر تصمیم گرفتند که قاصدی به کشورهای اروپائی و به حضور پاپ
فرستاده و مداخله و یاری غرب را در پیش برد مقاصد خود جو بیاشوند .
ریاست هیئت اعزامی بر عهده آبکار توکاتسی بود که گفته میشود از
اولاد شاهان ارمنستان جدید بوده است . در ماه مه ۱۵۶۲ ، آبکار



تصویر آبدگار دبیر توخاتسی مؤسس دومین چاپخانه ارمنی



علاہت چاپخانه آبدگار دبیر دومین چاپخانه ارمنی
در ونیز و استانبول بسال ۶۹ - ۱۵۶۳

و پسرش سلطان‌شاه با اتفاق يك كشيش موسوم به آلكساندر عازم اروپا شدند. اين نمايندگان مورد استقبال صميمانه پاپ پيوس چهارم قرار گرفتند كه قول داد آبكار تبير (نو كاتسى) را بسان پادشاه به ارمنستان بفرستد. پاپ علاقمند بود كه بين كليسای ارمنی و رم اتحادی بوجود بياورد و كشيشی را به اچميادزين فرستاد تا در اين مورد فعاليت كند. كشيش كاتوليك رومی در راه ارمنستان بدرود حيات گفت و نقشه‌های نمايندگان (سپاست) با عدم موفقيت مواجه شد^{۴۴}.

طرح آزاد كردن ارمنستان كه توسط ارامنه ايران ريخته شده بود، از طرف برادران آنان كه تحت سلطه عثمانیها بودند، دنبال گشت. در قرن هفدهم ميلادی قدرت عثمانی رو به زوال نهاد و ملل اروپائی عليه عثمانیها قند برافراشتند. كاردینال مازارین ولوئی چهارده شاه فرانسه، بعنوان جزئی از طرح خویش برای توسعه كنترل فرانسويان در شرق، قصد داشتند از موقعيت خاص راهب دومينكن موسوم به پدر دومنيك دوسن توماس استفاده كنند. اين مرد در واقع (عثمان) نام داشت و پسر بزرگ سلطان ابراهيم بود.

عثمان در زمان طفوليت يعنی در ۱۶۴۴ جزو مسافرين يك كشتی بود كه از طريق قسطنطنيه عازم اسكندريه بود اما بچنگ دزدان دریائی مسالت درآمد. او را در سن دوازده سالگی در يك صومعه دومينكن در مالت گذاشتند و دوسسان بعد تعمید شده، نام مسیحی براو نهادند.



پایه گذاران کانون فرهنگی و علمی آرامنه در جزیره سورب غازار ایتالیا

پدر دومینکن بدرخواست دولت فرانسه در سال ۱۶۶۵ عازم پاریس شد او که پدر عثمان نیز نامیده میشد ، یکسال بعد بادو فرستاده خارجی که یکی یونانی و دیگری ارمنی بود گفتگوئی کرد. فرستاده ارمنی شاهزاده‌ای بود بنام شازی مرات^۴ (Chazimurat) که به قصد طرح مسئله ملت خود نزد پدر عثمان رفته بود. شازی مرات (شاهزاده مراد) و فرستاده یونانی اظهار داشتند که ارمنی‌ها و یونانی‌های ناراضی از سلطه عثمانیها، آماده قیام هستند و از پدر دومینک خواستند که رهبری این نهضت را برای آزادی ملت آنان برعهده بگیرد. آنان به پدر عثمان قول دادند که چنانچه شورش آتی را رهبری کند، روسها و (والاچیان‌ها) از لحاظ مادی او را یاری خواهند کرد.

پدر دومینک رهبری شورش را پذیرفت. شازی مرات ، که از اطمینان خاطر پدر عثمان قانع نشده بود ، مأموریت خود را دنبال کرد و علاوه بر تماس با پدر عثمان ، با کولبرت (Colbert) که جانشین مازارین (Mazarin) نخست‌وزیر فرانسه بود تماس حاصل کرد. در این هنگام نقشه‌های پدر دومینک مورد حمایت شاهان فرانسه و انگلیس و جمهوری ونیز و پاپ قرار گرفتند. پدر دومینک با عزت و احترام بسیار مورد پذیرائی قرار گرفته و حتی او را (اعلیحضرت) نیز نامیدند و شاید علت اطلاق این عنوان نشانه سمت آتی او چون شاه مسیحیان عثمانی بوده است. پدر دومینک به بسیج مسیحیان بالکان بر علیه فرمانروایان عثمانی آنان پرداخت. او قصد داشت که بهمان

منظور عازم ارمنستان گردد ولی بعلت بیماری، قادر به انجام این کار نشده و در ۲۸ مارس ۱۶۷۶ در سن سی و چهار سالگی، در جزیره مالت^{۴۶} بدرود حیات گفت. بامرك پدر دو منيك دوسن توماس، مأموریت سازی مرات بمنظور استمخلاص ارمنستان از سلطه عثمانی به آخر رسید.

در سنه ۱۶۷۸ کاتولیکوس هاکوب جو قاهستی (Hakob Jaghahetsi) ملاقاتی محرمانه در اچمیادزین ترتیب داد تا نقشه‌ای برای آزادی ملت خود طرح کنند. شش روحانی و شش رهبر ملی که در جلسه حضور داشتند، تصمیم گرفتند که کسی را برای استمداد نزد پاپ بفرستند. دیگر اینکه باپاپ درباره امور دینی دو کلیسا صحبت کنند. اما کاتولیکوس ارمنیان راضی نبود که کایسای ارمنی را در ازای حمایت پاپی واگذار کند^{۴۷}. هیئتی که بسرپرستی کاتولیکوس عزیمت کرد، هنگامیکه به قسطنطنیه رسید، دچار بلیه‌ای شد و آن مرك کاتولیکوس بود و گروه بناچار از نقشه خود صرف نظر کرد. تنها یکی از اعضای هیئت موسوم به **ایررائیل اوری**، که پسری بود بیست ساله، جای پدر را در هیئت نمایندگی اشغال کرده و تصمیم گرفت که عازم اروپا شود. شرح سرگذشت وی نشانه روح وطن پرستی ارمنیانی است که علیرغم تلاشهای بسیار، باشکست مواجه شدند.

اوری در آرتش انگلیس خدمت کرده و بمدت بیست سال با بزرگان اروپا در مورد آزادی کشور خویش تماس داشت و حتی کار را به جایی رسانید که قول ناج و تخت را به شاهزاده **جوهان ویلهلم** (Johann - Wilhelm) که بمسئله ارمنیان علاقمند بود داد .

در آوریل ۱۶۹۹، **اوری** که مدتهای مدید به فراموشی سپرده شده و همه او را مرده می پنداشتند ، به کشور خود باز گشت . وی بمحض رسیدن به اچمیادزین ، متوجه شد که کاتولیکوس جدید از تقبل کاتولیکی رم که عامل مهمی در طرح های اوری برای استقلال بود ، امتناع میورزد . او به دهکده خود در قراباغ برگشته و تماس های جدیدی با روحانیون و بزرگان کشور گرفت . **اوری** در سنه ۱۶۹۹ بار دیگر به اروپا برگشت و شاهزاده جوهان ویلهلم او را در تماس با امپراطور **لئوپولد اول** رم که وی قصد کسب همکاری نظامی او را داشت ، کمک کرد .

اوری نامه ای در مورد اوضاع سیاسی از پاپ دریافت داشت که گفته شده بود آنرا تحویل شاه ایران دهد . وی پس از انجام این مأموریت عازم روسیه شده و به دیدار **پتر کبیر** نائل آمد .

تزار نقشه های او را تصویب کرده و قول داد که ارمنیان را کمک نماید . سپس اوری را برای انجام مأموریتی به ایران اعزام داشت .

اندکی پس از آنکه اوری، در ۱۷۰۷ وارد ایران شد، دولت پی به نیات او برده و دستور دادند که کشور را ترك كند

نلاشهای اوری در راه آزادی ارمنستان که در ۱۶۷۸ شروع شده بود، بامرگ او در ۱۷۱۱ بدون کوچکترین نتیجه رضایتبخشی، به آخر رسید.

با تاجگذاری پطر کبیر در روسیه ارمنیان امیدهای فراوانی را به کمک احتمالی روسیه و آزادی خویش از یوغ بیگانگان در مخیله خویش پرورش دادند.

کاتولیکوس یسائی (Yessai) در ماه اوت ۱۷۱۶ رسماً دادخواستی تقدیم تزار کرد و دیری نگذشت که معلوم شد پطر کبیر علاقه‌ای به آزاد کردن مسیحیان ندارد و تنها مایل به ادامه سیاست خارجی خود است. لشکر کشی پطر کبیر در ۱۷۲۲ بسوی ایران علائق ارمنیان را موقتاً روشنی بخشید. امید آزادی از طریق روسیه با نتیجه معاهده صلح روس و ایران به آخر رسید و موقعی که پطر کبیر گرجستان و قراباغ را در ۱۷۲۳ به ترکیه واگذار کرد، ارمنیان احساس نمودند که تزار آنان را ترك گفته است.

آنها با فرصت اندکی که داشتند تدارکات حمایت از خویش را دیدند و در ایران گروههای تدافعی کوچکی را تشکیل دادند. جزو سران چنان گروههایی در قراباغ مردی بود بنام داوید بیک (David Beg) که نقش مهم و کوتاهی را در نهضت آزادی ارمنیان

ایفا کرد. وی عثمانیهائی را که به ارمنیان و ایرانیها حمله کردند، شکست داد و شاه ایران او را مورد مرحمت قرار داد. ناحیه قراباغ که تحت فرمان داوید بیک بود، در سنه ۱۷۲۷ بصورت يك ایالت نیمه مستقل تحت فرمان ایرانیان درآمد. بدبختانه سال بعد داوید بیک بدرود حیات گفت و استقلال قراباغ هم در ۱۷۳۰ به آخر رسید. در قرن هیجدهم میلادی، شخصیت ملی دیگری در نهضت آزادی قد علم کرد که یوسف امین (ژوزف امین) نام داشت و از ارمنیان خارج از سرزمین اجدادی بود که زندگی خود را وقف استقلال ارمنستان کرده بود.

امین در سن هیجده سالگی، خانه خود را در هندوستان ترك گفته و بسال ۱۷۵۱ وارد انگلستان شد. امین هم مانند اوری برای عقیده بود که کسب تجربیات نظامی قبل از دنبال کردن طرح آزادی کشور ضرورت دارد و همچنین معتقد بود که آزادی ارمنستان باید تحت حمایت يك ملت مسیحی صورت گیرد.

اوری توجه خود را به شاهزاده جوهان معطوف داشته بود لیکن امین شاه را کلیوس اول گرجی را برای تلاش خود برگزید. امین نقشه خود را به کمک دوستش دوک کامبرلند و ادموند بوک ادامه داد.^{۴۸}

وی پس از دریافت تعلیمات لازمه نظامی در اروپا و ایجاد تماس های مهم، عازم ارمنستان و گرجستان شد و نقشه های خود را



مۇسىس آشتاراكتسى

به رهبران تقدیم کرد . لیکن مورد بی مهری و بی تفاوتی ارمنیان قرار گرفت . پس از آنکه به لندن بازگشت ، با سفیر روسیه موسوم به **گولی تسین Golytsin** برخورد کرده ، و از آنجا عازم روسیه شد و حمایت مقامات برجسته روسی را جلب کرد . او در اینجا با **هوانس لازاریان** که از ارمنیان ثروتمند و وطن پرست بود ، آشناسد و مورد حمایت مالی وی قرار گرفت ^{۴۹}

امین در سنه ۱۷۶۳ وارد تفلیس شده و نقشه خود را بعرض شاه گرجستان رسانید . شاه نخست از او جانبداری کرد ولی اندکی بعد ، از همکاری سر باز زد زیرا کاتولیکوس **سیمون** اچمیادزین ، که با هرگونه شورش مخالفت داشت ، او را منصرف کرده بود . وی سپس عازم هندوستان شد و سعی کرد از جامعه ارمنی ، کمک مالی لازمه را برای تشکیل يك سپاه كوچك بدست آورد . این نیز چون سایر نقشه های امین باشکست مواجه شد ولی او همچنان در بین شخصیت های برجسته نهضت قرن نوزدهم برای آزادی ارمنستان ، مشخص مانده است ^{۵۰} .

(در اوائل قرن نوزدهم ، خواسته ارمنیان ایران در کسب حمایت روسها بدنبال دو جنگ بزرگ که منجر به پیروزی روسها در ماوراء قفقاز گردید ، برآورده شد .)
یکی از عوامل عمده سیاست روسها ، (نرسس آشتاراکتسی) خلیفه ارمنی های گرجستان بود که این سیاست را بین آنان تشویق و

حمایت کرد. او اعتقاد راسخی داشت به اینکه روسها قصد آزاد کردن ملت را دارند. با معاهده ترکمن چای (۱۰ فوریه ۱۸۲۸) که بدنبال جنگ روس و ایران (۱۸۲۸ - ۱۸۲۶) صورت گرفت ایالات نخجوان و ابروان از آن روسیه شد. سرانجام رؤیای ارمنیان از ایزرائیل اوری تا نرسش آشکارا کتبی در مورد تحت‌الحمایه روسها قرار گرفتن، به حقیقت نزدیک شد.

ارمنیان مایل بودند که یک ایالت ارمنی روسی خود مختار، تحت فرمانروائی تزار بوجود آورند. اما دیری نگذشت که متوجه شدند هدف همسایه شمالی آنان، بدانگونه که می‌پنداشتند، از روی حسن نیت نبوده است.

تزار نیکلاس، در ۲۱ مارس ۱۸۲۸ اعلام کرد که مناطق جدید را (که ایالات ارمنی نامیده میشدند)، به امپراطوری روسیه می‌پیوندد و بر سایر القاب خود، عنوان شاه ارمنستان را نیز^{۵۱} افزود.

طی اعلامیه ۱۱/۲۳ مارس ۱۸۳۶، به ارمنیان اجازه داده شد که در امور دینی و فرهنگی نوعی اختیار اسمی داشته باشند^{۵۲}.

ارمنستان ترکیه و مسئله ارمنیان

روسیه به فتوحات خود در ماوراء قفقاز ادامه داد و پس از جنگ روس و ترکیه (۱۸۲۸-۱۸۲۹) که در سال ۱۸۲۹ با معاهده

آدریانوپل (Adarinople) به آخر رسید؛ ارمنستان بین روسیه ،
ترکیه و ایران تقسیم شد .

اکثریت ارمنه در ترکیه بسر می بردند و در شش ولایت
ارمنستان ترکیه تمرکز داشتند که عبارت بودند از ولایات وان
(Van) ، بیت لیس (Bitlis) ، ارضروم (Erzurum) دیاربکر
(Diarbekr) ، سیواس (Sivas) و خارپوت (Kharput) ، در
مسورد تعداد ارمنیانی که پس از جنگ در اوائل قرن نوزدهم در
ولایات ذکر شده بسر می بردند، آمار دقیقی در دست نیست، ولی
آنچه که مسلم است این است که تعداد ارمنیان ترکیه طی قرون
متمادی، بر اثر مهاجرت های مختلف رو به کاهش گذاشت. باری،
تخمین زده شده که در ارمنستان ترکیه بسال ۱۸۷۸، دقیقاً سه میلیون
ارمنی بسر می بردند^{۵۳}.

با ختم جنگ روس و ترکیه و معاهده سان ستیفانو (۱۸۲۸)
مسئله ارمنه در سیاست های بین المللی مطرح گردید ارمنستان ترکیه
از سنه ۱۵۱۴، جزئی از امپراطوری عثمانی شده بود .

در این ولایت، اتباع غیر را « رایا » بمعنای « گله » می نامیدند
که بصورت جماعات «تمرکز شده بودند . جامعه ارمنی بسا ملت
ارمنی تحت رهبری پاتریارک ارمنی قسطنطنیه بسر میبرد . این مقام
دینی علاوه بر رهبری ملت، از طرف حکومت عثمانی نیز برسمیت
شناخته شده بود . پاتریارک تاسنه نوزدهم رهبری ملت ارمنی را

برعهده داشت تا آنکه سرانجام، کاتولیکها و پروتستانهای ارمنی به دو دسته مختلف تقسیم شدند. پاتریارک ارمنی اختیارات خاصی داشت که هر زمان میتواند از آنها استفاده کند^{۵۴}.

ارمنیانی که تحت سلطه عثمانیها بسر میبردند، بعزت مسیحیت مورد جور و تعدی بسیار قرار گرفتند، به آنها اجازه حمل اسلحه داده نمیشد عوارضی سنگین تر از عوارض عثمانیها بر آنها می بستند در دو اثر دولتی و ارتش و خدمات بحری، شغلی به آنان داده نمیشد و حتی شهادت آنان در دادگاه نیز مورد قبول نبود و مورد انواع تعدی های قبائل بدوی همسایه قرار میگرفتند^{۵۵}. علیرغم ظلم و جوری که متحمل میشدند، بمدت چهار قرن تحت سلطه حکومت فاسد عثمانی مدارا کرده و تا اواخر نیمه دوم قرن نوزدهم بر علیه اربابان مستبد و ظالم خود نشوری بدارند.

در قرن نوزدهم، عصر تحولات نوینی در ترکیه پدید آمد ولی موجب بهبود وضع ارمنیان نشد. در سنه ۱۸۳۹ سلطان عبدالمجید برنامه اصلاحات جدیدی را بوجود آورد و این تحولات جز در مورد ارتش، جای دیگر صورت نگرفت و مسیحیان (ارمنیان و آشوریها) در پیشگاه قانون از حقوق مساوی برخوردار نبودند^{۵۶}.

در ۶/۸ فوریه ۱۸۵۶ سلطان مجید دستخط جدیدی را صادر کرد که برنامه تحولات نوین ترکیه محسوب میشد. اندکی پس از صدور این فرمان، تضمین تحولات داخلی امپراطوری عثمانی در

معاهده پاریس (۳ مارس ۱۸۵۶) به امضاء رسید ولی این اطمینان
خاطر اهمیت چندانی نداشت و فی‌المثل مواد ذکر شده در دستخط
همایون در مورد آزادی مذهب همواره مورد تخطی قرار می‌گرفت.^{۵۷}
شورای ملی ارمنیان در قسطنطنیه که بسال ۱۸۶۰ بوجود آمده
بود، شکایات بسیاری از ایالات مختلفه ارمنی نشین دریافت کرد
که همگی حکایت از تعدی های اکراد، عثمانیها و سیرکاسیانها
میکردند. امید میرفت که حکومت مشروطه عثمانی که چند ماه پس
از جلوس سلطان عبدالحمید دوم بر اریکه سلطنت برسمیت شناخته
شده بود، بارسنگین مشقات مسیحیان را بکاهد. بدبختانه استبداد
عبدالحمید جایگزین مشروطیت^{۵۸} شد. وضع نابسامان ارمنیان عثمانی
هر آن بوخامت می‌گرائید و در اوائل ۱۸۷۷ هنگامیکه بین روسیه و
ترکیه خصومت ایجاد شد، اوضاع بحرانی تر گشت.

در آغاز جنگ روس و ترکیه (۱۸۷۷-۱۸۷۸) سپاهیان روسی
پیشرفت سریعی در مناطق عثمانی کردند. در آرتش فاتح روسیه عده
کثیری از ارمنیان روسیه خدمت میکردند که تنی چند از آنان جزو
صاحب منصبان بودند. عثمانیها گمان کردند ارمنیان ترکیه نیز به
قوای درحال پیشرفت روسیه کمک میکنند و این سوءظن بیجای منجر
به کینه جوئی عثمانیها گشت.

پس از آنکه سپاه روسها عقب رانده شد، عثمانیها فرصت را

مغتنم شمردند و به کردها و سیرکاسیانها اجازه دادند تا دهات ارمنی را مورد چپاول قرار دهند.^{۵۹}

جنگ روس و ترکیه اوائل سنه ۱۸۷۸ با پیروزی قطعی روسها به آخر رسید. ارمنیان امیدوار بودند که از این وضع سیاسی مناسب بهره کافی ببرند. در این زمان چهار فراکسیون اصلی سیاسی بین ارمنیان وجود داشت. این گروهها متشکل نبوده و عبارت بودند از عده کثیری از هواخواهان روسیه، دیگری هواداران انگلیس که ضد روس بودند و سوم کاتولیکها بودند که هم ضد روس بشمار میرفتند و هم امیدوار بودند که ایتالیا و فرانسه چون حامیان ارمنیان ترکیه وارد صحنه شوند. گروه چهارم هواداران عثمانی بودند که پس از پیروزی روسیه تعداد آنها بعد زیادی کاهش یافت. این اختلافات اینک به یکسو گذاشته شده و فراکسیون های مختلف باهم متحد گشتند تا از علائق ملی حمایت کنند و راهحلی برای مسئله ارمنیان بیابند.^{۶۰}

دولت عثمانی طی ماده شانزده معاهده سانستیفانو (۳ مارس ۱۸۷۸) که جنگ روس و ترکیه را پایان داد، موافقت کرد که :
« بدون درنگ اصلاحات مورد نیاز ولایات ارمنی نشین را انجام داده و امنیت آنان را در قبال کردها و سیرکاسیانها تضمین کند ».^{۶۱}

چند ماه پس از امضای معاهده سانستیفانو ، این معاهده

تحت فشار انگلستان، اطریش مجارستان و آلمان به کنگره نیروهای اروپائی داده شد تا اصلاح گردد.

در کنگره برلین، وعده اصلاحات ارمنستان که در ماده شانزده معاهده سان ستیفانو قید شده بود، در ماده ۶۱ معاهده برلین (۱۳ ژوئیه ۱۸۷۸) آورده شد.

بدین ترتیب اصلاحاتی که قبلاً از طرف دولت آل عثمان به روسیه وعده شده بود، اینک به قوای اروپائی نیز وعده داده شد تا تحت نظر آنان بمرحله اجرا در آیند.^{۶۲}

پیش از تعطیل کنگره برلین، تصمیمات کنگره محرمانه قبرس (انگلیس و ترکیه) که در چهارم ژوئن ۱۸۷۸ بامضاء رسیده بود، اعلام شد. در این کنگره، دولت آل عثمان به انگلستان قول داد که اصلاحات لازمه را در ارمنستان انجام دهد.^{۶۳}

زمانی که این کنگره تشکیل شده بود، کردها از تخلیه ارمنستان ترکیه از قوای روس استفاده کرده و بغارت و چپاول ادامه دادند.^{۶۴} بی قانونی و عدم تأمین جانی که از جانب کردها و سیرکاسیانیها بوجود آمده بود، هزاران ارمنی را واداشت تا به روسیه مهاجرت کنند.^{۶۵}

دیری نگذشت که ارمنیان دریافتند وعده اصلاحاتی که در کنگره برلین و شورای قبرس داده شده، تنها جنبه کتبی داشته است. همگی با اشتیاق بسیار بسرخنان یکی از نمایندگان در برلین، اسقف

اعظم خیریمیان (Khirimian) که بتازگی از کنگره مراجعت کرده بود، گوش دادند . اسقف اعظم طی یکی از سخنانیهای خود که در حضور جماعت عظیمی در کلیسای ارمنیان قسطنطنیه ایراد میشد، با لحن تلخی، نتیجه ناخوشایند مأموریت خود را بیان داشت. او حامل عرضحالی در مورد اصلاحاتی بود که بنوبه خود يك کاغذ پاره محسوب میشد .

در سالن شورا سیاستمداران دول اروپائی روی میز مقابل خود (جام آزادی) را نهاده بودند. بلغاریها، سربانیها و مونتنگرین ها یکایک وارد سالن شدند و بسا قاشق های آهنین هر يك مقداری از آن جام لذیذ برای خود برداشتند .

چون نوبت نماینده ارمنی رسید، او قاشقی کاغذی در دست داشت که عرضحال روی آن نوشته شده بود و چون آن قاشق کاغذی را درون جام روی میز فرو کرد، مچاله شد و وارفت و از آن طعام لذیذ بهره ای نبرد. سخنرانی تاریخی اسقف خیریمیان داد خواست غیر مستقیمی بود در مورد استفاده از اسلحه یا « قاشق آهنی » ... آلائی که انقلابیون بالکان با موفقیت ابداع کرده بودند. نتیجه کنگره برلین نشان داد که مسیحیان و اروپای متمدن، ارمنیان را ترك گفته و بدست تقدیر سپرده اند .

این تجربه نوینی نبود . آنان قرنهای متمادی مسئله خود را بدون نتیجه گیری در اروپا مطرح کرده بودند. آنها تحت سلطه اربابان



خير يمينان

وزیر پاشنه خردکننده مهاجمین در طول تاریخ دوام آورده بودند تا تلاش خویش را ادامه دهند. در اواخر قرن نوزدهم، ارمنیان که ب مدت چند قرن از تعدی های دولت عثمانی رنج کشیده بودند، بپاخواستند. اشتیاق آنان برای استقلال فردی و حقوق سیاسی به یک فریاد مبدل شد. سازمانهای سیاسی محرمانه ای تشکیل شد که دیگر از رژیم مستبد رنج نمیکشیدند. اعضای این سازمانها تحت تأثیر ایده های بیداری آرامنه که در قرن نوزدهم بحد کمال رسیده و در تربیت مخیله وطن پرستان عاملی حیاتی محسوب میشدند، قرار گرفته بودند. پیش از تشریح فعالیتهای انقلابیون، به این بیداری اشاره خواهیم کرد.

فصل دوم

گذشته ایدئولوژیک و عوامل بیداری ملی ارمنیان

بدنبال سقوط سلطنت ارمنستان جدید در قرن چهاردهم، تلاش در احیای امور فرهنگی و تمدن شدت گرفت. هرچند گاه یکبار عده‌ای یا بصورت دسته‌جمعی و یا بطور انفرادی، در بیدار کردن مردم ارمنی و آگاه نمودن آنان از گذشته تاریخی و آماده کردن ایشان در تلاش برای آزادی و مساوات خویش، فعالیت میکردند. مهمترین نقش را در این تلاشهای ملی کلیسای ارمنی ایفا میکرد زیرا کلیسا هم يك قوه دینی بود و هم يك عامل بیداری فکر که رهبران مشخص و صومعه‌های مهمی داشته است.

نقش کلیسا در مجاهدات ملی

کلیسای ارمنی از زمان تقبل مسیحیت در اوائل قرن چهارم میلادی و زوال پآگانیسم، سنگر مستحکمی در زندگی دینی و فرهنگی ارمنستان شده بود. کلیسا طی قرن‌ها سلطه بیگانگان، کوشش کرد تا سنن دیرین و زبان ارمنی را حفظ کند؛ مردم از کلیسا نه تنها قوت

روحی و اخلاقی کسب میکردند ، بلکه الهام ادبی و هنری نیز میگرفتند .

اداره کلیسای ارمنی را روحانیون و عوام برعهده گرفته بودند روحانیون برخلاف سایر ممالک ، جبهه جداگانه ای را تشکیل نداده بودند و بخوبی از آلام مردم آگاهی داشتند^۱.

کاتولیکوس در بحبوحه عدم استقلال سیاسی ، حوائج مردم را درك کرده و رابطه بین ارمنیان خسارج از سرزمین اجدادی و ارمنیانی شده که در سرزمین اجدادی بسر میبردند^۲ .

بدنبال حملاتی که برارمنستان بزرگ (قرن یازدهم) و ارمنستان صغیر (قرن چهاردهم) صورت گرفت ، صومعه ها مراکز تعلیم و تربیت شدند. جزو صومعه هایی که نقش تربیتی مهمی را در ارمنستان بزرگ ایفا میکردند میتوان اینها را نام برد:

کاپلانزو (Kailatzov) داتو (Dateu) اچمیادزین (Etchmiadzin) و امیردولو (Amirdolov). فعالیت این صومعه ها و کلیسای ارمنی در قسطنطنیه ، سن پترزبورگ و نرنخجوان^۳ ، در هموار کردن راه برای ناسیونالیسم نوین قرن نوزدهم ، اهمیت بسزائی داشت .

فعالیت میسیونری

کار میسیونر های کاتولیک رم در قرن چهاردهم و هفده میلادی

موجب تبادل افکار بین ارمنستان و مغرب گشت. در قرن چهاردهم پاپ جان بیست و دومسیونر های فرانسیسکن و دومینیکن را به ارمنستان فرستاد. **بارتلمیو**، یکی از فرستادگان پاپ، بسال ۱۳۱۶ وارد کشور شد و به تشکیل گروه *Freres Unitors* بقصد ایجاد اتحاد بین کلیسای ارمنی و رم پرداخت. این گروه سر رشته داری خود را در صومعه مراغه قرارداد و مدارس تأسیس کرده و بترجمه کتابها از لاتین به ارمنی پرداخت. يك چنین رقابتی ارمنیان را واداشت تا اقدامات متقابلی انجام دهند. صومعه **داتو** (*Datev*) منجر به مقاومت در قبال تلاشهای میسیونری شد.

نفوذ مستقیم میسیونر های کاتولیک رم ناچیز بود و آگاهی آنها بزبان ارمنی کمتر از مدارس محلی بود. باری، شرکت غیر مستقیم آنها اهمیت بیشتری داشت. ارمنیان به استفاده هر چه بیشتر زبان و فرهنگ ترغیب شده و بیش از آنچه که رقباى لاتین آنها همراه خود از غرب آورده بودند، به تحصیل علم همت گماشتند. میسیونر های خارجی نیز غیر مستقیم بتقویت و اصلاح صومعه **داتو** کمک کردند^۴.

در قرن هفدهم، میسیونر های ژزوئیت وارد ارمنستان شدند. آنها از طرف لوئی چهاردهم شاه فرانسه اعزام شده بودند و لوئی از شاه ایران خواسته بود که از این میسیونرها نیز چون کاتولیکهای ارمنی کشور حمایت شود^۵.

ژزوئیت‌ها بدوا، مورد استقبال گرمی قرار گرفتند، زیرا ارمنیان به تعالیم لاتین احترام می‌گذاشتند^۶. اما دیری نگذشت که فعالیهای آنان بین ارمنیان و کلیسای های روم ایجاد تفرقه و خصومت کرد. صومعه‌های داتو و سونیك، امیردولو در بیت لیس و آمناپرکیچ (Amenaperkitch) در جلفای جدید که در این قرن مراکز دانش بودند، در مخالفت با ژزوئیت‌ها نقش اول را برعهده داشتند^۷. رهبران محلی به این نتیجه رسیدند که باید با علم مبارزه با دشمنان خود مسلح شوند. عکس‌العمل ارمنیان منجر به تأسیس مدارس دینی بیشتر با اساتید بهتری گشت^۸. فعالیت قرن هفدهم ژزوئیت موجب تشدید مبادله فرهنگی اروپا و ارمنستان شد.

قرن هیجدهم نقطه عطفی در بیداری مردم ارمنی بود. این امر نیز نتیجه کار مخیتار سباست (Mekhitar Sebast ۱۷۴۹-۱۷۷۶) و جماعت مخیتاریست بود. مخیتار که يك راهب ارمنی بود، در سنه ۱۷۰۱ جماعتی را چون کیش بندیکت‌ها^۹ در قسطنطنیه بوجود آورد که پس از مرگش این جماعت بنام مؤسس خود نامیده شد.

در سنه ۱۰۷۳، مقر این فرقه از قسطنطنیه به مدون در موریای برده شد و در ۱۷۱۵ مخیتار عازم ونیز شده و دو سال بعد، جمهوری ونیز جزیره سن لازاروس را بوی بخشید. صومعه جماعت مخیتاریست هنوز هم در این جزیره كوچك ونیز وجود دارد.

در سنه ۱۷۷۳ شعبه‌ای از این فرقه در تریست (Trieste)



مختار سیاست

تأسیس شده و در ۱۸۱۱ به ونیز، جاییکه تا با امروز نیز باقی مانده است، منتقل گشت.

فعالیت های این گروه از کشیشان کلیسای ارمنی، بطور کامل اقدامات متحدین و ژزوئیت ها را تحت الشعاع قرار داد. این فرقه خود را وقف امور ادبی و تربیتی کرده بود. مخیّات ضرورت روشنفکری اروپا را تأکید کرده و تلاش زیادی انجام داد تا ملتش بدون از دست دادن میراث فرهنگی و یا روح ملی خود، با غرب تماس یابد. او مایل بود که از اروپا تنها عناصری را بستاند که بحال کشورش مفید بودند^{۱۰}. مخیّات همچنین تعلیم گذشته ارامنه، تاریخ، زبان و ادبیات کشور را تأکید کرده و بدین ترتیب بین ادبیات کهن و رنسانس ادبی قرن نوزدهم^{۱۱} رابطه ای برقرار کرد.

از جمله آثار متعددی که بوسیله مخیّات تألیف شده، دستور زبان^{۱۲} کلاسیک ارمنی را میتوان نام برد که زبان ادبی قرن هیجدهم را روشن میسازد. همچنین یک دستور زبان^{۱۳} محاوره ای تألیف کرده است. مخیّات در تألیف دستور زبان ارمنی جزو پیشروان درک اهمیت استفاده از زبان محاوره ای و رجحان آن بر زبان کلاسیک در کتابت محسوب میشد، زیرا در قرن نوزدهم بیش از هر چیز زبان محاوره ای را در آثار ادبی بکار میبردند.

مخیّاتریست ها ادبیات ارمنی را با نشریات استادانه ای که شامل آثار تاریخی، ادبی، لسانی، باستانشناسی و جغرافیائی بودند

غنی ساختند، و آثار نویسندگان یونانی، رومی و اروپائی را هم به ارمنی برگردانیدند .

مختاریست هسا مقام خاصی را بین معلمین ملت ارمنی دارا هستند. آنان با آموزش تاریخ ملی، زبان و ادبیات، بذرناسیونالیسم نوینی را که در قرن نوزدهم به جنبش در آمد کاشتند . علاوه براین، آنها با درك احتیاج مبرم تماس بین ارمنستان و اروپا و ایجاد چنین روابطی، پیشروان هدایت ملت خویش بصوب افکار اروپائی بودند که يك قرن بعد، بر سرزمین آنها تأثیر بسزائی گذاشت .

مهاجرین و فعالیتهای آنان

جوامع ارمنی در خارج از سرزمین اجدادی اولین کسانی بودند که آثار بیداری را از خود نشان دادند . در این جوامع بود که صنعت چاپ برای نخستین بار بروز کرد . اولین کتاب ارمنی بسال ۱۵۱۶ در ونیز چاپ شده و سال بعد چهار کتاب دیگر نیز در آنجا بچاپ رسید^{۱۴}. در سنه ۱۵۶۵ آبگار تبیر^{۱۵} يك ساغمو ساران را در ونیز بچاپ رسانید. وی رهبر هیئت آزادی بخشی بود که بمنظور حل امور ارمنیان به اروپا رفته بود .

آبگار تبیر با انتقال چاپخانه خود از ونیز به قسطنطنیه در سنه ۱۵۶۷ ، اولین چاپ^{۱۶} را در امپراطوری عثمانی تأسیس کرد . کاتولیکوس هاكوب جوقایتسی (H. Jeghahetsi) که در نهضت آزادیبخش فعالیت بسیار داشت ، پی به اهمیت آموزشی و تربیتی

چاپ برده و پدر و سگان (Vosgan) از ایروان را مأمور گرد که عازم اروپا شده، چاپ انجیل را در ارمنستان سرپرستی نماید. این مأموریت در ۱۶۶۶ یعنی زمانی که انجیل ارمنی برای نخستین بار در آستردام^{۱۷} به چاپ رسید، انجام شد.

در قرن هفدهم، جمعا ۱۱۶ جلد کتاب^{۱۸} در چاپخانه های جوامع ارمنی^{۱۹} مقیم خارج چاپ شد.

در قرن هیجدهم، چاپخانه به رشد فرهنگ ملی و افکار اروپائی در بین ارمنیان کمک شایانی کرد. رهبران جامعه نخستین کسانی بودند که ایده های (عصر تجدد) را بین مردم شایع کردند. آنان ایده های انسایکلوپیدیست ها، ولتر، لاک، منتسکیو، روسو و روشنفکران روسیه را به ارمنیان معرفی کردند و چاپ نیز در این امریاری نمود.

جامعه ارمنیان مدرس هندوستان بخاطر چاپ کتب عدیده در راه استخلاص ارمنیان در سرزمین اجدادی، تشخیصی بسیار دارد. جامعه ارمنی مدرس پیش از هر چیز از بازرگانان ثروتمندی تشکیل شده بود که با اروپا و خاور دور مراودات تجاری داشتند. يك چنین شخصیتی جوزف امین (Josefh Emin) بود که باموفقیت تام از مستعمره مدرس در هدف آزاد کردن ارمنستان طلب یاری کرد.

ایده های استقلال او سایر اشخاص مدرس را واداشت تما

طی اواخر قرن هیجدهم برجای پای او گام گذارند. یکی از گروههای مهم مدرس را تاجر ثروتمندی بنام (شامیریان) رهبری میکرد و پسر شامیر موسوم به **هاکوب** نیز جزو آنان بود. تاجری متمول موسوم به **گریگور خوجاجیان** و روشنفکری بنام **موسس باگرامیان** که مربی **هاکوب** بود در این گروه عضویت داشتند. این عده برای نائل آمدن به هدف خود، از اوراق چاپی برای مقاصد تبلیغاتی^{۲۰} استفاده کردند.

در سال ۱۷۷۲، آنتان (رساله‌ای بنام پندنامه) (**نور تتراک** و **ور کوچی هوردوراک**) را به چاپ رسانیدند که باگرامیان آنرا برشته تحریر در آورده بود و طی آن ارمنیان بمنظور خاص (... بیداری نسل جوان ارمنی از خواب بطالت و غفلت ...^{۲۱}) مخاطب قرار گرفته بودند.

این رساله در چاپخانه **هاکوب شامیریان** در مدرس به چاپ رسید.

باگرامیان در این (پندنامه) اظهارداشت که شرف، ترقی، رستگاری و سعادت ارمنیان بدون استقلال سیاسی بدست نخواهد آمد. وی لزوم تعلیم ارمنیان را تأکید کرده و نوشت که باید برجای پای ملل اروپائی گام نهند و از آنها بخاطر عدم مبارزه برای کسب استقلال کشور تسخیر شده خویش انتقاد کرد و خواست تا بر پا خاسته و بقصد حصول این هدف متحد شوند.

نویسنده لزوم بازگشت ارمنیان خارج از سرزمین اجدادی

به کشور خویش را ذکر کرده و خواسته بود که از روی میل و رغبت در راه آزادی جنگ کنند .

با گرامیان نیز چون جوزف امین اعتقاد داشت که هراکلیوس ، شاه گرجستان ، باید نهضت استقلال ارمنیان را رهبری کند^۱ . اما در همان حال ، پندنامه مخالفت های دیگری نیز در برداشت و در آن نوشته بود که از جمله علل سقوط ارمنستان جدید ، فساد حکومت و عدم وجود اتحاد ، اطاعت ، صنعت و تجدد مردم بوده است . با گرامیان در پایان ، خواهان يك حکومت جمهوری و يك اساسنامه شده بود^{۲۳} .

در سنه ۱۷۷۳ گروه مدرس کتابی تحت عنوان (دام افتخار یا شوکت) (وروگیت پارا تئس) به چاپ رسانید که نویسنده آن ناشناس است . تحت این عنوان غیر عادی برنامه دقیقی بقصد استقلال ارمنستان طرح شده بود .

در مقدمه کتاب ، که سه سال قبل از انقلاب آمریکا به چاپ رسید ، به جرج واشنگتن و آرمانهای مستعمره نشینان آمریکائی در راه آزادی انگلستان اشاره شده بود . دام افتخار نیز چون (اساسنامه آمریکا نفوذ فلسفه لاک (Locke) و متمسکیو را خاطر نشان کرده بود^{۲۴} .

دام افتخار و هم پندنامه به بزرگان ارمنی و شخصیت‌های
برجسته خارجی فرستاده شد.^{۲۰}

گروه مدرس در این قبیل نشریه‌ها ، آنچه را که برای آینده
سرزمین اجدادی خود مفید تشخیص میدادند ، ذکر کرده بودند .
هر قدر که طرح‌های پیشنهادی نارسا و تخیلی بودند ، لیکن این افراد
نقش مهمی را در آموزش سیاسی ارمنیان و نشان دادن راه کارهای
آتی ، بازی کرده‌اند.

گروه مدرس نخستین و فعالترین ناشر تبلیغات سیاسی در راه
آرمانهای ارمنیان بود و برتر از همه ، جایی بود که اولین ژورنال
ارمنیان بنام (آزتارار) Aztarar در ۱۷۹۴ در آنجا به چاپ
رسید .

تأثیر انقلاب فرانسه و ناپلئون بر ارمنیان

صداهای مختلفی نیز که فریاد استقلال ارمنستان برآورده
بودند ، از طرف مستعمره‌های خارج از سرزمین ارمنستان بگوش
سپاهیان ناپلئون رسید . يك كشيş ارمنی بنام ژاک چاهان دوسیربید
Jaques Chahan Cirbied به کاتولیکوس غوکاس نامه‌ای
در باره امور مختلف کلیسا نوشت .

وی در همین نامه راجع به روابط احتمالی سیاسی بین کشور
خودش و فرانسه سخن گفته بود .

چاهان دوسیرید عقیده داشت که فرانسه به ارمنستان احترام میگذارد و از گذشته باشکوه آن آگاه است. علاوه بر این پیشنهاد کرده بود که ارمنیان با سپاهیان ناپلئون در مصر یا سوریه تماس بگیرند زیرا این سپاهیان بسوی کیلیکیه و ارمنستان بزرگ و کوچک در حرکت بودند.

وی معتقد بود که فرانسه بیش از آنچه که بحال سایر ملل شرقی^{۲۶} نافع بوده، در مورد ارمنستان یاری خواهد کرد.

افکار این کشیش در پاریس بار دیگر نفوذ ایده ها و تاریخ اروپائی را بر ارمنیان خارج از سرزمین اجدادی نشان داد. این نمونه ای از علاقه وطن پرستان خارج بود که میخواستند فلاکت را از گریبان هموطنان زجر دیده خود برکنند و در راه آزاد کردن ارمنستان مجاهدت کنند.

معروف بود که ناپلئون نسبت به ارمنیان دارای علائق سیاسی و فرهنگی است. او با تاریخ آنان آشنائی داشت و در آنها نشانه ای از توسعه سیاست خویش را میدید. ناپلئون قصد داشت که پس از شکست روسیه، از طریق قفقاز به هندوستان حمله کند و گفته شده که او میخواست در تفلیس قشونی فرانسوی از ارمنیان و گرجی ها تشکیل داده و در لشکرکشی های خویش مورد استفاده قرار دهد.^{۲۷} ناپلئون میخواست زمینه را برای حمایت ارمنیان مهیا سازد.

در ۱۸ اکتبر ۱۸۰۲ وی به یکی از ژنرال های خود چنین نوشت:



سفیر فرانسه در قسطنطنیه مایل بود که مسیحیان سوریه و ارمنستان را تحت حمایت خود بگیرد^{۲۸}.

نمونه دیگری از علاقه او به ارمنیان فرمانی است که در ۱۸۱۰ منتشر ساخت. امپراطور طی آن فرمان صومعه‌هایی را که در کشور ایتالیا بودند کوبیده ولی صومعه مخیتاریست کاتولیک ارمنی را در ونیز معاف کرده و حتی خود را حامی آن نامید^{۲۹}.

ناپلئون در پاریس يك کرسی ارمنی در مدرسه زبان‌های زنده شرقی بوجود آورده و چاهان‌دوسریید ذکر شده را بتصدی آن گماشت^{۳۰}.

نقش خاچاطور آبوویان در بیداری ارمنیان

مقدر نبود که ارمنیان بدست سپاهیان ناپلئون آزاد شوند و مردم کماکان در زیر یوغ بیگانگان رنج میکشیدند. در سنه ۱۸۲۸ ولایات ارمنی نخجوان و ایروان بدنبال جنگ روس و ایران جزئی از خاک روسیه شدند. وقایع این دوره و عکس‌العمل ارمنیان در قبال فرمانروایان جدید را خاچاطور آبوویان Khachatur Abovian نویسنده مین‌پرست که هم خود را صرف اشاعه فرهنگ و ادبیات و سیاست ارمنیان کرده بود، به بهترین نحو متجلی ساخته.

خاچاطور آبوویان^{۳۱} در ۱۸۱۰ - ۱۸۰۴ در قریه‌ای نزدیک



بنای کهنسال نمازخانه آئی

ایروان که تحت سلطه ابرانیان بود پا بعرصه وجود گذاشت . او خود شاهد عینی جنگ روس و ایران ۱۸۲۸ - ۱۸۲۶ بوده و دیده که چگونه زادگاهش بدست روسها افتاد .

آبوویان در کتاب معروف (جراحات ارمنستان) (ورکهایاستانی^{۳۲}) هرج و مرج معلول این وقایع و رنجهای بسیاری را که هموطنانش طی قرون متمادی متحمل شده بودند بدقت شرح داده .

کتاب ذکر شده مربوط است به وقایع زمان جنگ . وی می نویسد که چگونه ارمنیان بر خلاف انتظار اولیه خود ، از زندگی تحت سلطه تزار مستبد روسیه مأیوس و مضطرب شدند .

نویسنده بطور غیرمستقیم این تشویش ها را تشریح کرده و میگوید که چگونه تحت رژیم جدید ، اوضاع بهیچوجه به بهبودی نگرائید^{۳۳} و ویرانیهای را که درموطنش صورت گرفته بود چنان بدقت تشریح کرده که خواننده با خود میگوید آیا کشور دیگری نیز چون ارمنستان دچار چنین مصائبی شده است یا خیر^{۳۴} ... آبوویان به هموطنان خود متاجی شده و از آنها خواسته بود که به مصائب خود در سرزمین اجدادی توجه کرده و بر تربیت شهدا عزا بگیرند . او فکر و قلب خوانندگان را بسوی سرزمین اجدادی جلب کرده و در انجام این کار میل به انقلاب را در آنها پرورش داد^{۳۵} .

زندگی آبوویان وقف ملت و هدایت مردم به تعالیم مفید اروپا

شده بود . وی خود تحصیلات اولیه خویش را در صومعه اچمیادزین و مکتب نرسیان در تفلیس فرا گرفته بود . وی بدرخواست کاتولیکوس اچمیادزین ، به معاونت مطران در صومعه برگزیده شد^{۳۶} .

در سنه ۱۸۲۹ ، يك استاد آلمانی از دانشگاه دورپات موسوم به **دکتر فردیک پاروت** بقصد انجام يك بازدید علمی از کوه آرارات وارد ارمنستان شد.

این واقعه نقطه عطفی در زندگانی کشیش جوان بود . کاتولیکوس او را بعنوان مترجم و راهنمای دانشمندان انتخاب کرد و آبوویان یکی از اعضای اولین گروهی شد که از کوه آرارات صعود کردند.

وی تأثیر بسزائی بر پروفیسور پاروت گذاشت و آن دانشمند چنین نوشت : او با علاقه و افری که به علم و دانش داشت توجه و احترام همه ما را برانگیخت . نجابت و از خود گذشتگی و احساسات عمیق و شهامت فوق العاده اش همه را مجذوب کرد^{۳۷} .

در سنه ۱۸۳۰ ، آبوویان از طریق تلاشهای پاروت ، بورس تحصیلی دانشگاه دورپات را دریافت داشته و به فرا گرفتن فلسفه و تاریخ پرداخت . وی در آنجا با خانواده پاروت بسر می برد تحت نظر اساتید اروپائی تحصیل کرده و بزبانها و افکار اروپائی آشنائی حاصل نمود . پس از هشت سال تحصیل و تدریس در دانشگاه

به سرزمین اجدادی برگشته و علوم جدید را به ارمنیان برد^{۳۸}.

بدبختانه در طول بازگشت وی در ۱۸۳۶ ، مورد مخالفت رهبران محافظه کار ، بخصوص روحانیون که مخالف با هرگونه اروپائی گری بودند ، قرار گرفت . آبوویان بعزت عدم توان تأسیس مدرسه ای در اچمیادزین ، بسال ۱۸۳۱ عازم تفلیس شده و در یکی از مدارس محلی به تدریس پرداخت . در ۱۸۴۳ رئیس یکی از مدارس پروان شد^{۳۹}.

آبوویان از اوضاع سیاسی عصر خود سخت متقلب شده بود و ناتوانی در برآوردن خواسته های خود در آشناساختن جوانان با افکار غربی او را می آزرده . او بر علیه نیروهای مخالف که بین ملت در حال فعالیت بودند ، و همچنین بارژیم تزاری^{۴۰} ، به مبارزه پرداخت و سرانجام دلشکسته از موجودیت زجرآور ارمنیان در سرزمین پدری و پیریشان خاطر از زندگی زناشویی خود ، بطرز اسرار آمیزی در دوم آوریل ۱۸۴۸ ناپدید گشت^{۴۱} و دیگر کسی از او نشنید . حوادثی که به ناپدید شدن او مربوط میگردد ، هیچگاه روشن نشده است.

آبوویان را پدر ادبیات نوین ارمنی میدانند . او بزبان عوام ، به زبان مردم می نوشت و برای آنکه ملت را با افکار خارجی آشنا سازد ، آثار هومر ، شیلر ، روسو ، گوته ، کارامزین ، ژوکوفسکی و کریلوف^{۴۲} را ترجمه کرد. آبوویان سمبول ناسیونالیسم

جدید است که طی نسلهای بعد به طغیان در آمد. او الهام بخش نویسندگان ارمنی روسی بود. انقلابیون را شوکت بخشید و کوشش کرد تا ملت پایمال شده خود را به جنبش وادارد. روح جدید عصر بدانگونه که در خاجاطور آبویان در ارمنستان روسیه منعکس شده بود، اواسط همان قرن در ارمنستان ترکیه نیز به جنبش درآمد.

جمعیت‌های کاتولیک و پروتستان در ارمنستان ترکیه

انقلاب فرانسه تغییرات چندانی در زندگی ارمنیان ترکیه در اوائل قرن نوزده بوجود نیاورد. در حینی که سایر اتباع رژیم عثمانی، بالاخص در بالکان، سربه طغیان برداشته بودند، ارمنیان همچنان اتباع مطیع و فرمانبردار باقی ماندند.

ارمنیان ترکیه چنان غرق مبارزات دینی در بین خود بودند که به صحنه بین‌المللی و تغییرات سیاسی و تجدیدی که در سایر نقاط جهان صورت میگرفت توجهی نداشتند.

جامعه ارمنی از داخل بر اثر اختلافات بین کلیسای ارمنی و

گروههای کاتولیک و پروتستان از هم پاشیده بود.

فعالیت میسیونرهای کاتولیک روم که قرن‌ها قبل سرگرفته شده بود،

در اوائل قرن نوزدهم مراحل آخر خود را طی کرد. در اوائل سده

۱۸۲۰ پرواضح بود که اتحاد بین کلیسای ارمنی و روم امکان‌پذیر

نخواهد بود. مبارزه مذهبی این دوره منجر به مخاطره افتادن موقعیت

کاتولیکهای ارمنی شد که رسماً تحت رهبری پسانریسارک بودند . سلطان عثمانی نیز بعلمت روابط دوستانه‌ای که این کاتولیکهای بانا و گان اروپائی داشتند و این ناوگان بتاريخ ۲۰ اکتبر ۱۸۲۷ شکست سختی در (ناوارینو) بر عثمانیها وارد آورد ، با آنان خصوصت داشت^{۴۳} . باری ، این ناراحتیها در ۵ ژانویه ۱۸۳۱ به آخر رسید^{۴۴} و دولت عثمانی فرمانی منتشر ساخته و جامعه پاپ مجزائی را که در ترکیه بستوان ملت کاتولیک شناخته میشد ، بوجود آورد . **ارمنیان کاتولیک** ترکیه تحت این قانون ، از لحاظ سیاسی از ملت کهنسال ارمنی که تحت رهبری پاتریارک بود جدا شدند .

مشکلات مذهبی با ورود میسیون پروتستان ارمنی به ترکیه ادامه یافت .

در سنه ۱۸۳۱ ، این میسیون در قسطنطنیه^{۴۵} مستقر شد و در ۱۸۳۶ اتحادیه انجیلی مخفیانه‌ای تشکیل شد^{۴۶} . این مبشرین که در کارتیشیری خود توفیق حاصل نکرده بودند ، بین ارمنیان باقی ماندند . فعالیت‌های پروتستانها عکس‌العمل ناگواری را از جانب کلیسای ارمنی ایجاد کرد و بسال ۱۸۴۶ ، پاتریارک حکمی رسمی و انتظامی مبنی بر تکفیر و طرد تمامی پروتستانها^{۴۷} منتشر ساخت .

این ارمنیان پروتستان که خود را پیشوای جنبش کلیسا تلقی میکردند ، اینک از کلیسای سنتی خود طرد شده و در اندک مدتی جزئی از کلیسا و سازمان متشکل مجزائی شدند . در سنه ۱۸۴۶ متجاوز از

يك هزار ارمني از كليسای ملی دوری گرفتند^{۴۸}. سال بعد پروتستانهای ترکیه از طرف حکومت آل عثمان بصورت جماعت مجزائی شناخته شدند و در سال ۱۸۵۰، برحسب فرمان سلطنتی، حقوق آنان بطور دائم معین شده و اجازه داده شد که از حقوق اجتماعی برخوردار گردند^{۴۹}.

تأسیس جماعات کاتولیک و پروتستان به این گروهها در امپراطوری عثمانی جنبه رسمی بخشید. هرچند که این تفکیک اثرات مثبت خاصی را بر جامعه ارمني داشت، معهذا نکات منفی این تفرقه دینی در بین ارمنیان ترکیه در نیمه اول قرن نوزدهم مشهود شد^{۵۰}.

اصلاحات عثمانی و مسئله ارمنیان

مسئله داخلی دیگری که ارمنیان را از فعالیتهای انقلابی در مقابل حکومت عثمانی بازداشت، همان تلاش برای ایجاد دموکراسی در چهارچوب جماعت ارمني بود.

این تلاش که در سنوات سی شروع شده و بمدت دوندل ادامه یافت، پیروزی عناصر آزادیخواه را با ایجاد نظامنامه ارمني در ۱۸۶۰ تثبیت کرد. این کشمکش که در صفحات آتی شرح داده خواهد شد، معلول تغییرات سیاسی و روشنفکرانه ای بود که پس از انقلاب فرانسه در اروپا بوجود آمد.

در ارمنستان ترکیه ، گروهی از ارمنیان که شیفته ایده‌های لیبرال اروپائی بودند و قصد اجرای آنها را داشتند ، به این نهضت دامن زدند.

اصلاحات سلطان عبدالعزیز (۱۸۶۱ - ۱۸۷۹) نشانه نفوذ تغییرات جاری اروپا بر امپراطوری عثمانی بود. هرچند این اصلاحات دائمی نبود و در وضع نابسامان ارمنیان تحولی ایجاد نکرد ، لیکن نشانه پیشرفت ، وحدانیت مؤید آگاهی رهبران عثمانی از لیبرالیسم جدید اروپائی بود. بدین ترتیب ، فرامین عبدالعزیز بارقه امید را در مسیحیان ترکیه بوجود آورد .

امراء ، اصناف و خلیفه‌گری

برحسب سیستم ابداعی سلطان محمد دوم در قرن پانزدهم ، پاتریارک ارمنی قسطنطنیه بعنوان رهبر ملت ارمنی شناخته میشد . در حقیقت پاتریارک اداره کننده امور دینی و تربیتی و زندگی اجتماعی ارمنیان امپراطوری عثمانی بود.

در قرن نوزدهم ، مقر پاتریارکی چنان تضعیف شده بود که قدرت داخلی در دست پاتریارک نبود بلکه هیئتی متشکل از عناصر محافظه کار ثروتمند ارمنیان قسطنطنیه آنرا اداره میکردند.

این هیئت از طبقه بزرگان ، بانکدارها ، تجار ثروتمند و مقامات دولتی تشکیل شده بود .

امیران با کنترل پاتریارک بر امور مذهبی و ملی ارمنیان قسطنطنیه تسلط داشتند .

جامعه تا سنوات ۱۸۳۰ تن به این کار داده بود اما سرانجام نیروهای جدیدی صدای خود را در فعالیتهای جامعه بگوش رسانیدند. اینان روشنفکران و نمایندگان طبقه اصناف بودند^۱.

مبارزه بر سر حکومت نماینده در بین جامعه ، مبدل به مبارزه طبقاتی شد که بدو شامل اصناف ، امیران و خلیفه گری بود و سرانجام به اکثریت مردم مبدل گشت .

واقعه ای که این مبارزه را علنی کرد ، مبارزه بر سر بودجه دانشگاه ملی سکوتاری Scutari ارمنیان در سنه ۱۸۳۸ بود.

امیران که خلیفه گری را کنترل میکردند از حمایت مادی مدرسه خودداری ورزیدند . بدین ترتیب ، اصناف قدرتی را بدست میگرفتند که از آن خلیفه گری و امرای حاکم بود . هر چند که امرای نیرومند اعتمادی به توانائی مردم یا اصناف برای حکومت نداشتند ، بدو سکوت اختیار می کردند ولی بزودی بقصد جلوگیری از اعمال اصناف ، قدمهایی برداشتند^۲.

کشمکش طبقاتی بین اصناف و امیران بچنان حدی افزایش یافت که هم خلیفه گری و هم حکومت عثمانی ، بقصد ایجاد هماهنگی مجبور به مداخله شد.

در نتیجه ، بتاريخ ۱۲ دسامبر ۱۸۴۱ کمیته ملی جدیدی رسماً

تأسیس شد^{۴۳}. اعضای آن بیست و هفت تن از اصناف بودند که همگی از بین مردم عادی انتخاب شدند. الغرض، این پیروزی اصناف و طبقات دوام چندانی نیاورد و مداخله امیران بزودی شکست کامل فعالیت جمعی را باعث شد.

پاتریارک جدید، ماطاوس چو خاجیان (۱۸۴۸-۱۹۴۴) که به جهت پشتیبانی از عوام الناس شهرت داشت^{۴۴}، مداخله کرده و بین امیران و اصناف که قبل از آن دشمنان سرسخت هم بودند، آشتی و توافق ایجاد کرد. مجمع ملی جدیدی از شانزده امیر و چهارده تن اصناف که از طرف پاتریارک منصوب شده بودند، تشکیل شد^{۴۵}.

هنگامیکه بعدها پاتریارک سعی کرد که مستقلاً به فعالیت پردازد، برخورد نیروهای جدیدی بوجود آمد. امیران و اصناف بر علیه پاتریارک متحد شدند. در همان احوال، اکثریت مردم که نه امیران بودند و نه از طبقه اصناف، در مجمع ملی، نمایندگی رسمی نداشتند. برای مرتفع ساختن این مشکل، طرح جدیدی پیشنهاد شد که بموجب آن امور ملت ارمنی بوسیله (انجمنهای ملی) اداره میشد. دولت این طرح را تصویب کرد و بتاريخ ۲۰ ماه مه ۱۸۴۷ انتخابات صورت گرفت، و دو مجمع بوجود آمد، یکی مجمع روحی برای رسیدگی به امور مذهبی و متشکل از چهارده روحانی، دیگری مجمع عالی، متشکل از بیست شخصیت برجسته برای رسیدگی به امور ملی بود^{۴۶}.

بدبختانه این انتخابات شکستی بود برای نیروهای دموکراتیک زیرا امیران به حد کافی نفوذ داشتند تا بتوانند اعضای هر دو مجمع را انتخاب کنند. دسیسه‌ها و هرج و مرج‌هایی در گرفت و پاتریارک ماطاثوس، چون متوجه شد که قدرت اصلاح اوضاع را ندارد، آماده برای استعفا شد.

دمونستراسیون ۱۸۴۸

در سال ۱۸۴۸، برای اولین بار در طی قرن‌ها، ارمنیان قسطنطنیه بعنوان اعتراض در قبال استعفای پاتریارک به اعتراض برخاستند. آنان در ناحیه کوم‌کاپو Kum kapu دمونستراسیونی برپا کردند که طی آن دو مجمع ائتلاف کرده و خواستار ادامه نبرد پاتریارک در راه دموکراسی و آزادی از سلطه امیران شدند. ولی پاتریارک مستعفی شد و بجای او، رهبر محبوب دیگری بنام **هاکوبوس سروبیان** تقدیس شد.^{۹۷}

دمونستراسیون در تاریخ ارمنیان ترکیه اهمیت بسزائی داشت. برای اولین بار در طی قرون، عوام الناس، با تفهم حقوق فردی خود، یکصدا شدند و زبان با اعتراض گشودند و بدین ترتیب آنچه را که در اصل اشتراك ارمنیان در انقلابهای ۱۸۴۸ اروپا بود، بشکامل رسانیدند. هرچند که این طغیان در مقام قیاس جزئی بود، لیکن گام بلندی بسوی دموکراسی محسوب میشد.

این دموکراسیون نشان داد که ارمنیان آماده برای تشبث به طرق انقلابی هستند تا بتوانند به استقلال سیاسی خود نائل آیند.

دانشجویان ارمنی و نظامنامه ملی

گروههای متعددی نقشی را در صحنه ارمنی عهده دار شدند و اینان با وضع يك قانون اساسی ملی برای ملت ارمنی، تدریجاً مردم را در سنه ۱۸۶۰ بسوی پیروزی هدایت کردند.

متشخصترین این گروهها، از دانشجویانی تشکیل شده بود که تحصیلات عالی خود را در انستیتوهای اروپائی فرا گرفته و چون دانشجویان قرن پنجم، به سرزمین اجدادی خود مراجعت کرده بودند تا به بیداری ملی و نفع مردم کمک کنند.

آنان نه تنها علم و دانش بلکه ایده‌هائی را نیز در مورد دموکراسی و ناسیونالیسم با خود به ارمغان آوردند. این دانشجویان بطور کلی فرزندان خانواده‌های ثروتمند قسطنطنیه بودند که از اوضاع اقتصادی سابق، بالاخص در امر تجارت بهره‌برده بودند.^{۵۸}

آنان اعضای طبقه وسط، كوچك و در حال رشد بودند.

اولین گروه دانشجویانیکه بقصد تحصیل بخارج رفتند، عازم ایتالیا که جایگاه صومعه مخیتاریست بودند^{۵۹}.

بعدها، غالب دانشجویان به پاریس رفتند، آنها در پاریس در بحبوحه انقلاب فرانسه و ایده‌های لامارتین، شاتوبریان،

ویکتور هوگو، آلفرد دوموسه، آگست کنت، میکله، گیزو و کینه^{۶۰} بر سر می بردند.

عده‌ای از دانشجویان شاهد انقلاب ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ بودند و تقریباً همگی آنها با عشق به آزادی به قسطنطنیه بازگشتند.

رشد فکر و ایده‌های ارمنیان جوان مورد تأیید و پسند رهبران کهنسال قرار نگرفته و بین رهبران جوان و مسن جامعه ارمنی رقابتی در گرفت. آزادبخواهان که ایده‌های آزادی و دموکراسی را ترویج میدادند (روشنفکر) نامیده میشدند و آنان که مایل بودند اوضاع جامعه ارمنی تحت سیستم کهن حکومت هرج و مرج اداره شود، محافظه کارانی بودند که (غیرروشنفکر یا امل) خوانده میشدند.

کشمکش بین این دو قوه در جوامع ارمنی مشخص بود. روشنفکران قصد داشتند که امور ملت را از سلطه امیران و پاتریارک رها سازند. این مبارزه بین دموکراسی و هرج و مرج که چندین سال ادامه یافت، سرانجام به پیروزی لیبرال‌ها بصورت قانون اساسی ملی ارمنی که در ۲۴ ماه مه ۱۸۶۰ بوسیله^{۶۱} مجمع عالی پیشنهاد شده بود، منجر شد.

عده‌ای از اعضای شورای تربیتی که در تشکیل این اساسنامه جدید که در ۲۱ اکتبر ۱۸۵۳ بوسیله شوراهای روحی و عالی وضع شده بود، عبارت بودند از دکتر ناهابدروسینیان Nahabed Rusinian

نیکوغوس بالیان Nikoghos Balian ، گریگور اودیسان Grigor Odian ، دکتر سرویش (سروب ویشینیان) Srovbe Vitchinian و کاراپت اتودجیان Karapet Utudjian .

این اساسنامه^{۶۲} خواستار يك مجمع عام شده بود که از برترین قوه موسسین در جامعه ارمنی امپراطوری عثمانی تشکیل میشد . این نیروها به امور مذهبی و فرهنگی جامعه از قبیل تأسیس مدارس و بنای کلیساها مربوط میشدند ولی البته به حد حقوق سیاسی و اجرایی که تحت قوه حکومت عثمانی بود، توسعه نداشتند.

در طول حیات مجمع ملی ، فقط يك حزب بوجود آمد که Ghalathyo Odjakh نامیده میشد و هدف آن حفظ علائق مردم از گزند عناصری بود که هنوز هم کنترل اوضاع را در حد فلسفه امیران دردست داشتند^{۶۳} . این حزب به احزاب سیاسی نسل های بعد که هدف آنها مسئله ارمنیان بود ، کوچکترین بستگی نداشت.^{۶۴}

قانون اساسی ملی ارمنی ۱۸۶۰ پاسخ عناصر روشنفکر جامعه به سلطه هرج و مرج ارمنی بود. از جمله مواد اساسی قانون ذکر شده میتوان اینها را نام برد: هر فردی وظائفی نسبت به ملت دارد، ملت نیز تعهداتی در قبال هر فرد دارا است... وظیفه افراد حقوق ملت محسوب میشود... و وظیفه ملت حقوق افراد آن است... اداره... باید نماینده باشد... اصل حقوق و وظائف... اساس عدالت است .

قوه آن در جمیع صداها که اساس قانون میباشد^{۶۴}، نهفته شده.

• • •

این پیروزی را میتوان به موفقیت عناصر لیبرال اروپا بر نیروهای ارتجاعی مترنیک تشبیه کرد. هرچند که اساسنامه جدید نقائصی داشت و نمیتوانست امور جمعی ارمنیان را رتق و فتق بخشد، لیکن عصر ترقی نوینی را برای ارمنیان خلق کرد. تثبیت آن، عناصر آزادبخواه امپراطوری عثمانی را در تلاشهای آنان بقصد اصلاحات و وضع قانون اساسی ۱۸۷۶ عثمانی ترغیب کرد^{۶۵}.

قانون اساسی ارمنیان زمینه را برای يك سیستم تعالیم ملی ارمنیان ترکیه فراهم آورده و نهضتی ادبی بوجود آورد که ایده های لیبرال را درهم پاشیده و بدین ترقیب مخالفت شدیدتری بساحکومت عثمانی را بوجود آورد.

آموزش و پرورش

پس از سنه ۱۸۶۰، تعداد مدارس و سازمانهای وطن پرستانه و بشر دوستانه ارمنیان روبه ازدیاد گذاشت و در نتیجه نشریات ادبی و چاپ تغییر حالت دادند. ملت بصورت يك جامعه بیدار مبدل شد^{۶۶}. این تغییر را **گریگور آردزرونی** ژورنالیست Grigor Ardzruni تشریح کرده و در سال ۱۸۷۲ در نشریه **موشاک** (کارگر) چنین نوشت :
دیروز ما جامعه ای روحانی بودیم^{۶۷}. امروز وطن پرست هستیم و فردا

ملتی کارگرو متفکر^{۶۸} خواهیم شد».

اهمیت تعلیم و تربیت ، پیش از این زمان ، از طرف جاثلیق کلیسای ارمنی ، کاتولیکوس نرسس شناخته شده بود ، چه وی در اوائل قرن نوزده اعلام کرد که «آمادگی روحی و رشد آموزش و پرورش از جمله شرایط اولیه ترقی ملت ارمنی است»^{۶۹}.

اما پس از سنه ۱۸۶۰ ، آموزش و پرورش پیشرفت سریعی کرده و عامل مهمی در ترقی ملی شد.

عامل مهمی که بمبارزه بایسوادی کمک کرده و نویسندگان جدید را تشویق کرد ، نوع جدید بیان ادبی بود . زبان ارمنی طی قرون گذشته دچار تغییرات و تحولات زیادی شده بود. زبان محاوره ای یا مادری که به ارمنی جدید (آشخارابار) معروف است، در این زمان با زبان کتابی یا کلاسیک (گروابار) که نویسندگان قرن پنجم آنرا بکار میبردند ، تفاوت فاحشی داشت مردم از کتابت به زبان مادری شرمینده بودند و تلاشهای ادبی ملت در دست اساتید و روحانیون بود^{۷۰}.

اکثر مردم ، که تنها زبان محاوره ای را می فهمیدند و فرصت کافی برای کسب معلومات نداشتند، بیسواد باقی ماندند .

چنانچه قبلا تذکر داده شد ، اولین دستور زبان جدید بوسیله

کشیش مخیتار در قرن هیجدهم نوشته شد و کتاب (ناله های ارمنستان) تألیف خاچاطور آبوویان که به نیمه اول قرن نوزدهم

مربوط میشود ، اثر بزرگی بود که بزبان مادری و برای عوام به زیور طبع آراسته شد . استفاده از زبان جدید بعدها یوسيله میسیونرهای آمریکائی که در سال ۱۸۵۳ تحت رهبری دکتر الیاس ریسگز Elias Riggs بترجمه انجیل به زبان جدید ارمنی مبادرت ورزیدند ، با تسهیلات بیشتری مواجه شد^{۷۱} . در قرن نوزدهم بین محافظه کاران که قصد ادامه استفاده از زبان باستانی را بصورت شیوه ادبی داشتند ، و متجددین که مبشر واژه های نوین بودند ، مبارزه در گرفت .

رهبران این نهضت متجددین و دانشجویانی محسوب میشدند که تحصیلات خود را در انستیتوهای اروپائی و ارمنی به آخر رسانیده بودند و به استقرار قانون اساسی ملی کمک کردند .

همین نسل جدید بود که پیشرو تلاش ملی آموزش شده و راه را بسوی ادبیاتی جدید هموار کرد .

ارمنیان ترکیه تا سنه ۱۷۹۰ اجازه نداشتند که مدارس ملی تأسیس کنند و دولت عثمانی تنها مدارس علوم الهی را مجاز کرده بود . در زمان سلطان سلیم سوم اوضاع تغییر یافت و در ۱۷۶۰ اولین مدارس را امیر شنورک مکرتیچ Shnork Mekertitch که نظیر غالب اعضای طبقه خود به منافع مردم علاقه داشت ، تأسیس کرد . انستیتوهای آموزشی که از طرف این امیر سخاوتمند افتتاح شد ، مورد حمایت مادی وی و کلیسای ارمنی و شهریه دانش آموزان قرار

گرفتند. از سنه ۱۷۹۰ تا ۱۸۰۰ مدارس متعددی تاسیس شد. در سنه ۱۸۳۰ ، اولین مدرسه دخترانه و يك مدرسه بازرگانی بوسیله امیردیگری بنام بزجیان Bezdjian در پایتخت تاسیس شد. زمانی که قانون اساسی ارمنیان بوجود آمد ، مدارس ابتدائی متعددی در سرتاسر قسطنطنیه وجود داشتند. اما هنوز هم احتیاج مبرمی به تسهیلات آموزشی در ولایات داخلی وجود داشت.

در قرن نوزدهم ، اولین دبیرستانهای ارمنی افتتاح شد. از این مدارس روشنفکران متعددی فارغ التحصیل شدند که در اواخر قرن نوزده و آغاز قرن بیستم برزندگانی ارمنیان حکومت کردند.

از برجسته ترین این مدارس کالج سکوتاری Scutari نوبار شاه نظریان Nubar Shahnazarian ، مرکزی، و کالج های بربریان Berberian را در قسطنطنیه و کمالج ساناساریان Sanassarian در اضروم ، مدرسه نورمال دروان و مدارس علوم الهی صومعه های وراق و آریاش را میتوان نام برد.

به این فهرست مدارس ملی باید انستیتوهای آموزشی متعددی را اضافه کرد که از طرف جماعت مخیتاریست تاسیس شدند که

معروفترین آنها کالج مراد رافائیلیان Murat Raphaelian درونیز، پادوا و پاریس بود. هیئت های مسیونری آمریکائی نیز وسیله ای در ترفیع مقیاسهای تربیتی ارمنیان فرکبه بودند که مدارس و کالج های مختلفه آنان در قسطنطنیه مرزوان ، عین تاب ،

خارپوت ، هراش و طوسوس عامل این امر محسوب میشدند.^{۷۲}

سنه ۱۸۳۶ تحول مشابهی نیز در ارمنستان روسیه ، جایی که سیستم تعلیم و تربیت ، از طرف پولوژنی معرفی شده بود ، صورت گرفت.

نظر باینکه ارمنیان تحت رژیم تزاری غنی تر از سایر برادران خود در آنسوی مرز بودند، لذا فرصت ترقیات آموزشی بیشتری را داشتند . اولین انستیتوی مهمی که ارمنیان روسیه را خدمت کرد ، انستیتوی لازاریان در مسکو بود که بسال ۱۸۱۶ از طریق بودجه اهدائی هوانس لازاریان Hovhannes 'Lazarian که جزو مشاورین دولت روسیه^{۷۳} بود تأسیس شد . در انستیتو مدرسه ای مختص زبانهای شرقی ، یک مدرسه علوم الهی و یک چاپخانه وجود داشت . نه تنها ارمنیان روسیه ، بلکه ارمنیان خاور نزدیک و هندوستان نیز به آنجا جلب شدند^{۷۴} . سایر انستیتوهای با اهمیت روسیه عبارت از مدرسه علوم نرسیسیان در تفلیس (۱۸۲۳) و آکادمی گورگیان در اچمیادزین بود . دانشجویان ارمنی روسیه تحصیلات عالی خود را در انستیتوهای اروپائی به پایان رسانیده و بطور اخص به انستیتوهای روسیه و دانشگاه آلمانی دورپات جلب شدند . دانشگاه مؤخر مرکز پرورش غالب رهبران انقلابی قرن نوزده گشت.

انجمن های مختلفی بقصد پشتیبانی و تشویق امور آموزشی تشکیل شده و به جمع آوری و اهدای پول پرداختند. این قبیل انجمن ها

بیشتر در ترکیه ، جایی که بمدارس ملی کمک میکردند ، وجود داشتند. ارمنیان روسیه نه تنها به امر آموزشی منطقه خود کمک کردند بلکه به برآوردن نیاز آموزشی هموطنان مسکین تر خود در امپراطوری عثمانی نیز پرداختند .

متشخص ترین این انجمنهای تربیتی ، انجمنهای متحده بود که سال ۱۸۸۰ از اتحاد سه سازمان مختلف به وجود آمد . این سازمانها عبارت بودند از : آراراتیان Ararathian ، تبروتزاسیراتز آرولیان Tebrotzasiratz Arvelian ، و کیلی کیان Cilician . آراراتیان در سنه ۱۸۷۶ بقصد تأسیس مدارس در ولایات وان ، ارضروم و خارپوت تأسیس شد. تبروتزاسیراتز آرولیان (انجمن مدرسه شرقی) نیز در سنه ۱۸۷۶ تأسیس گشته و درموش ، بیت لیس و تیگرانو کورت بفعالیت پرداختند .

انجمن سوم یعنی کیلی کیان در ۱۸۷۱ بوسیله دانشجویان کالج نوبار شاه نظریان تأسیس شده بود . انجمن فرهنگی مهم دیگر آندزنوار Andznever بود که در سنوات شصت در قسطنطنیه بوجود آمد . این انجمن به تعلیم زبان ارمنی به کسانی پرداخت که بتازگی از ولایات وارد پایتخت شده بودند.

چاپ و ژورنالسم

چاپ نیز همزمان با مدارس نقش مهمی را در امر آموزش و

پرورش ایفا کرده و راه‌رستاخیز را نشان داد. چنانچه قبل‌نوشته شد، در گذشته مستعمره ارمنی‌نشین مدرس برای همین منظور دوگانه از چاپ استفاده کرده بود.

باری، تقریباً یک قرن بعد، روزنامه‌هایی که بیش از هر چیز به تبلیغات انقلابی می‌پرداختند منتشر شدند. قبل از سنه ۱۸۴۰، جرائد بیشتر در دست روحانیون بود و توجه چندانی به متن و تاریخ کهن نمی‌کردند. این جرائد بطور کلی سیاست بخصوصی نداشتند و بنظر نمی‌رسید که مختص ارمنیان منتشر شده باشند.^{۷۵} اما در نسل‌های بعد، جرائد رو به‌تزايد گذاشته و بیش از پیش وقف امور ملی شدند.

در سنوات پنجاه قرن نوزده، سه‌ارگان برجسته وجود داشت که عبارت بودند از ماسیس (آارات) هوسی ساپیل Heusissapila و آردزوی و اسپوراگان^{۷۶} Ardzui Vaspurakan. (ماسیس از ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۳ بوسیله کاراپت اوتودجیان Karapet Utudjian در قسطنطنیه منتشر می‌شد. هدف ناشر به‌هم پیوستن گذشته و حال بدون برانگیختن تغییرات یک‌جانبه اجتماعی و یا با خطر انداختن امپراطوری عثمانی بود و ژورنالیست‌های جوان کثیری تحت تعلیمات وی پرورش یافتند.^{۷۷}

جریده (هوسی‌ساپیل) از ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۴ بوسیله ستیانوس نظریانتس Stepanos Nazariantz (۱۸۷۹ - ۱۸۱۲) در مسکو منتشر می‌شد. نظریانتس فارغ‌التحصیل آموزشگاه علوم الهی

نرسیان بوده و دوره‌ای رانیز در دانشگاه دورپات گذرانیده و درجه دکترای خود را از دانشگاه لوزان گرفته بود. وی در انستیتوی لازاریان نیز تدریس میکرد.

هدف این جریده کمک به ایجاد يك پل تجدد بين ارمنیان و اروپا بمنظور توسعه دانش در تمام طبقات ارمنیان روسیه و کسب منافع مادی و معنوی آنان بود. این جریده بکاربردن زبان جدید ارمنی را در ادبیات توصیه کرده و با جهل و همچنین بی تفاوتی روحانیون به مبارزه برخاست. هیوسیساپیل صرفاً برای جامعه ارمنی روسیه منتشر شده و علاقه چندانی به امور ارمنستان ترکیه نشان نمیداد.^{۷۸}

نمایند علائق ارمنستان سومین جریده یعنی آردزوی واسپورا کان (عقاب واسپورا کان) بود که از ۱۸۵۵ بچاپ میرسیده. این جریده بوسیله اسقف مکرتیچ خیری میان (۱۹۰۷ - ۱۸۲۰) که ارمنیان او را خیری میان هایریک می نامند^{۷۹}، و جزویکی از مشخص ترین نام آوران تاریخ ارمنستان است، منتشر میشد. وی اهل وان بود و در همین شهر تحصیلات خود را تحت نظر عمویش به آخر رسانید. پس از مرگ نابهنگام همسر و دخترش، وارد سلاک کشیشان شد و سرانجام به مقام پاتریارکی ارمنیان ترکیه (۱۸۷۲ - ۱۸۶۹) رسیده و نماینده ارمنیان در کنگره برلین ۱۸۷۸ و سرانجام مطران کلیسای ارمنی و کاتولیکوس تمامی ارمنیان در اچمیادزین (۱۹۰۷ - ۱۸۹۳) گشت. وی که به امور آموزشی علاقه وافری داشت و به اهمیت چاپ در این مهم واقف بود، اولین چاپخانه را در ولایات ارمنی ترکیه در (وان) تاسیس کرد.



رالی

وی در ۱۸۵۷ چاپخانه خود را از قسطنطنیه به صومعه وراق دروان برده و به چاپ جریده عقاب واسپوکان ادامه داد و مدرسه‌ای نیز تأسیس کرد.

چند سال بعد وی سمت شهبان صومعه سورپ کاراپت در موش Moush را نیز عهده‌دار شد و در آنجا هم چاپخانه‌ای دایر کرد و در ۱۸۶۳ به انتشار جریده (آردزویک دارونو) (عقاب دارون) پرداخت.

این جریده با همکاری اسقف گارگین سروانستیانتس Garagin Servandstiants منتشر میشد.^{۸۰}

خیریمیان هایریک بین مردم عامی و در دور افتاده ترین ولایات بصری برد و خود شاهد رنجهای آنان بود. عقاب واسپوراکان این مذلت هارا بتفصیل تشریح کرده و بر سرنوشت مردم ندبه میکرد، اما در همان حال، به تسلی و دلداری آنان می پرداخت. در این جریده ستونی بود که بوسیله وطن پرستانی نوشته میشد که پیشرو انقلاب بر علیه استبداد بودند و عباراتی از این قبیل می نوشتند: ^{۸۱} بیائید گریه بس کنیم. بیائید شجاع باشیم و بجنگیم ... ما جوجه نیستیم، ما هم انسانیم و فرزندان انسان ... بیائید قطرات اشک از دیده پاک کنیم نه اینکه آنها را بیفشانیم ... آنان که گریستند، بدرود حیات گفتند. آنان کنه سال بودند، ما باید که پیرو نوحاسته ها باشیم ...

خیریمیان هایریک نماینده روح جنگجویی نوین دوران بود .
او « ... بوسوته، پیوس نهم و گاریبالدی ارمنی و آمیخته‌ای از سه
شخصیت مزبور بود ^{۸۲} . »

این خیریمیان بود که بتعلیم نسل جوان و تربیت کسانی که
مایل به تلاش در راه آزادی بودند همت گماشت و این منجر به
طغیان و تشکیل احزاب سیاسی شد .

سنوات شصت دوره تغییرات اجتماعی و سیاسی بود . قانون
اساسی ملی در ترکیه عصرخوش‌بینی جدیدی راگشود و اصلاحات
آزادیخواهانه تزار در روسیه ، دوران استقلال بزرگتری را در
طبقات ارمنی روسیه مفتوح کرد . جراید متعددی که عمر آنها کوتاه
بود بچاپ رسید ولی در سنوات هفتاد (۸۰-۱۸۷۰) ژورنالیسم به
حد کمال رسید . احساسات ناسیونالیستی و امید اصلاحات و آینده‌ای
درخشان‌تر مسئله روز شد . سقوط و انقراض امپراطوری عثمانی در
زمان جنگ روس و ترك (۱۸۷۸-۱۸۷۷) و پس از معاهده
سان‌ستیفانو (۱۸۷۸) بظاهر این رؤیا را به حقیقت پیوست . ارمنیان
همواره فکر استقلال را در زمان سلطه بیگانگان در خود پرورش
داده بودند ولی اینک حتم داشتند که میتوانند با این سلطه مبارزه
کنند . حتی پس از ناامیدی بزرگی که در کنگره برلین نصیب آنان
شد ، امید به آینده‌ای بهتر به قوت خود باقی ماند .

جرائد سنوات هزار و هشتصد و هفتاد منعکس کننده فکر اعصار بودند. اغتشاش بسان بومی در هوا پرمیزد و ایده های لیبرال بیش از هر وقت دیگر همگانی شد. یکی از برجسته ترین جرائد این عصر **موشاك** (کارگر) بود که در (۱۸۷۲-۱۹۲۰) در تفلیس به چاپ میرسید.^{۸۳} این جریده پیش از مبارزه ترقی خواهانه ای بود که بوسیله **نظریانتس** آغاز شده و مقدر بود که نقش مهمی را در زندگی ارمنیان قفقاز ایفا کند.^{۸۴}

موشاك بوسیله **آرژور آرذرونی** منتشر میشد (۱۸۹۲-۱۸۹۵) که ایفاگر نقش مهمی در آماده کردن فکر انقلابی از طریق نوشته های خود و سایر روشنفکرانی بود که با جریده همکاری داشتند. او در مسکو بدنیا آمده و در مدرسه تفلیس تحصیل کرده بود. آنگاه به تحصیلات خود در دانشگاه های مسکو، سن پترزبورگ، زوریخ و ژنوا ادامه داده و در سنه ۱۸۷۰ از دانشگاه هایدلبرگ فارغ التحصیل گشت.

او که بتوسعه معلومات خود در زبان ارمنی و آشنائی بیشتر با گذشته ملت خود علاقه داشت در صومعه های مخیتاریست وین و نیز هم تحصیل کرده و آنگاه در سنه ۱۸۷۱ با شوق به استفاده از معلومات و انرژی خود به سود مردم، به تفلیس مراجعت کرد و سال بعد نشریه **موشاك** را منتشر نمود. صفحات **موشاك** تحت مدیریت آرذرونی، مملو از تبلیغات انقلابی بودند. وی در دوره ای بحرانی

طی جنگ روس و ترك، زمانیکه قشون روسیه وارد ترکیه میشد ، چنین نوشت : چنانچه در اثر جنگ ، ترکیه عثمانی بصورت يك ملت از صحنه گیتی محو گردد، ارمنیان ترکیه باید کوشش کنند که بهر طریق ممکنه، بروسیه پیوندند. اما چنانچه تبعیت مغایر سیاست و ایده های روسها باشد، ارمنیان باید بهر وسیله سعی کنند که اسیر چنگال مستبدان خودخواه انگلیس نشوند

پس تنها راه باقیمانده برای ارمنیان ترکیه اعتصاب برای استقلال است و بدین طریق تنها امید ما یاری روسیه خواهد بود . ضمناً بهتر آن خواهد بود که ارمنستان مستقل کوچکی نیز در همسایگی روسیه وجود داشته باشد تا همواره نسبت به روسیه وفادار و شکر-گزار باشد نه اینکه با خصمی خودخواه و مستبد چون انگلیس همسایه گردد ^{۸۵} .

آردزرونی که از روسیه تا به قفقاز مطلب می نوشت ، قدرت آنرا داشت تا تمایلات روسی خواهانه خود را آزادانه بیان کند. يك چنین مطالب گستاخانه و تندی را نمیتوانستند در جراید ترکیه درج کنند. ولی آرولیان مامول Arvelian Mamul (چاپ شرق) دراز میر ، نشانه هایی از ایده های آزادیخواهانه را بروز داد .

این جریده که در سنه ۱۸۷۱ بوسیله ماطنوس ماموریان Matteos Mamurian (۱۸۳۰-۱۹۰۱) منتشر میشد ، اولین ماهنامه موفق ارمنی گشت ^{۸۶} .

سر دبیر آن مرد توانائی بود که ارج و منزلت بسیار نزد ارمینیان داشت. وی در سمرنه Smyrna بدنیا آمده و تحصیلات مقدماتی خود را در آنجا به آخر رسانید و آنگاه به تحصیلات خویش در مدرسه مختاریست پاریس (۱۸۵۰-۱۸۴۶) ادامه داده و پس از پایان تحصیلات، دیپلم خود را از دست آلفونس لامارتین، مردی که بر سرتاسر زندگی (ماموریان) تأثیر غربی گذاشت دریافت داشت. وی به ترکیه برگشت و بعنوان يك آموزگار، جامعه شناس، نویسنده و مترجم و ناشر، کسب شهرت کرد. جریده او یعنی (آرولیان مامول) عرصه ابراز عقاید جامعه درمباحث جاریه شده و بحث در سیاست تاریخ، اقتصاد و فلسفه را آزاد گذاشت. ماموریان با تاریخ کهن و جدید و همچنین ادبیات اروپائی آشنا بود و چون يك زبان دان محسوب میشد، آثار خارجی متعددی، از جمله ورنر گوته را ترجمه کرد.

در جریده او، منتخباتی از (مازینی) و تاریخ تمدن در انگلستان اثر (باکل) بصورت مسلسل بچاپ میرسید و بیوگرافی واشنگتن و فرانکلین، آیوانهو نوشته والترسکات و مقالات تاریخی (مک آولی) را نیز ترجمه کرده و اشارات مکرری به نوشته های ژان ژاک روسو مینمود.

ماموریان مبارز چهل بود و (آرولیان مامول) وی نقش مهمی را در زندگانی نسلی ایفا کرد که در عصری بحرانی بسر می بردند.

سایر جرائدی که بدرج اطلاعات پرداخته و منبع ادبیات ناسیونالیستی در سنوات هفتاد و هشتاد شدند ، عبارت بودند از پورتز Portz (کوشش) ، مقوهاستانی (زنبور ارمنی) نورتار Nortar (قرن نو) آرتزاسگانک Artzagank (انعکاس) ، آارات ، آقپور Aghpur (اساس) و گوردز Gords ، (کار) . تمامی این جراید در قفقاز روسیه به چاپ میرسیدند و هاینیک Hairenik (سرزمین اجدادی) یوگورکوند Yergr Koand (گبنی) زاذبیک Dzagbik (گل) نیز در ترکیه چاپ میشدند .

به این آمار باید روزنامه ها و نشریات دیگری را نیز اضافه کرد که ارمنیان مقیم سایر سرزمینهای بیگانه منتشر میکردند .

در سنوات هشتاد ، ارزیابی دیگری در ایده های نوین پدیدار شد که از غرب سرچشمه گرفته بود و در چاپ نیز تغییراتی بوجود آمد . پیش از آن ، ایده های غربی را بدون استثناء خوب ، و ایده های شرق را بد تلقی میکردند . اینک ، این شناخت های خارجی دچار دگرگونی شده و تغییر تازه ای در ایده های شرقی پدیدار آمد^{۸۷} .

روشنفکران ، بالاخص در سنوات شصت ، تمایلاتی به «انکار پی بردن به وجود خدا و الحاد پیدا کرده بودند و کلیسای ارمنی مورد حملات دائم قرار میگرفت . رفتار آنها در مورد کلیسای ملی اینک تغییر فاحشی یافت و کلیسا بعنوان کانون متمرکز زندگی ارمنیان و چهارچوب ملت شناخته شد . ایده تغییرات درونی آن با بی مهری

مواجهه شده بود. بطور کلی، رهبران آن زمان فکر میکردند که ایده‌های غربی باید با دقت و تعمق مورد بررسی قرار گیرند و در صورت امکان، با مراکز آموزشی ارمنی تطبیق شوند تا حداکثر نفع عاید مردم گردد.^{۸۸}

رنسانس ادبی

نویسندگان نیمه دوم قرن نوزدهم این ایده‌ها و همچنین ایده‌های باستانی را در برابر ملت منعکس ساختند. آنان خواهان یک رنسانس ادبی بودند که از قرن پنجم بعد نظیر آن دیده نشده بود. رمان نویسی پاسخ جامعه بیدار شده‌ای گشت و وقف ایجاد ناسیونالیسم جدیدی شد که مردم را به ناراحتی و قیام سوق داد.

خاچاطور آبوویان (۱۸۴۸-۱۸۰۵) را بنای این ادبیات نوین ارمنی میدانند. پس از او نویسندگان بسیاری که قبلاً ذکر آنها رفت پدیدار شدند. شعرا و مصنفین دیگری نیز بودند که اینک به اختصار نام و زمان تولد و مرگ آنها را ذکر میکنیم. اینان عبارت بودند از:^{۸۹}
از: مسروپ تاقیادیانتس (۱۸۵۸-۱۸۰۳) که هم شعر میسرود و هم به نثر می‌نوشت. اعضای هیئت مخیتاریست از جمله پدر باگراتونی (۱۸۶۶-۱۷۹۰) پدر هومز (۱۸۷۶-۱۷۹۷) و پدر آلیشان (۱۹۰۱-۱۸۲۰) اشعار میهن پرستانه پدر آلیشان اثر خاصی بر جوانان آن دوره گذاشت سایر شعرای معروف عبارت بودند از: بشیک تاشلیان Beshik Tashlian (۱۸۶۸-۱۸۲۹)، نالندیان (۱۸۶۶-۱۸۲۹)، توریان

(۱۸۷۲-۱۸۵۱) پاکانیان (کامار کاتیا) (۱۸۹۲-۱۸۳۰) اسقف اعظم
 ناری (۱۸۹۲-۱۸۳۱) تورزیان (۱۹۰۹-۱۸۴۰) و شاه عزیزان
 (۱۹۰۷-۱۸۴۱). مفسرین: دمیرجیان (۱۹۰۸-۱۸۵۱) جامعه شناسان:
 اودیان (۱۸۸۷-۱۸۳۴) و آریاریان (۱۹۰۸-۱۸۵۲) و چند نویست
 (هوسپ شیشمانیان) (۱۸۸۸-۱۸۸۲) بهروشیان (۱۹۷-۱۸۳۷)
 ورافی (ملیک ها کوپیان) (۱۸۸۸-۱۸۳۵). از نویسندگان ارمنی
 نمیتوان اسقف سروانتسیانتس (۱۸۹۲-۱۸۴۰) را که مقام شامخی در
 فولکور ارمنی داشته و همکار اسقف خیریمیان (خیریمیان هایریک) در
 نشر جریده اش بود نادیده گرفت.

فکاهی نویس باروتیان (۱۸۹۱-۱۸۴۲) و نمایشنامه نویس
 (ساندوکیان) (۱۹۱۲-۱۸۲۵) هم خود را صرف تأثر ارمنی کردند
 زیرا تأثر نیز وسیله مهمی در راه پیدایش ناسیونالیسم شد.

تبلیغ انقلابی

از جمله نویسندگانی که دنباله رواسقف خیریمیان بمشابه يك
 مبلغ برجسته در امور انقلابی بودند، میتوان میکائیل نالبندیان،
 رافائل پاتکانیان (کامار کاتیا) ورافی (هاکوب ملیک ها کوپیان)
 را نام برد.

بمنظور شناخت تأثیر آنها بر جامعه ارمنی، لازم است که بطور
 اختصار شرح حال این سه نفر را بنویسیم.

میکائیل نالبندیان (۱۸۶۶-۱۸۲۹) دوست شخصی و صمیمی

هرزن ، باکونین ، اوگاریف ، تورگنیف و دوبرولیو بوف بود و
رابط بین نهضت انقلابی روسیه و ارمنستان گشت .

او علاقه وافری به آون Owen ، پرودون Proudon و فوریر
Fourier داشت و تحت تأثیر آثار و ایده های انقلابیون معاصر
روسی واقع شده بود .

میکائیل نالبندیان دوم نوامبر ۱۸۲۹ در سرزمین روسیه ، شهر
ارمنی نرنخجوان پا بعرصه وجود گذاشته و به تحصیلات مقدماتی
پرداخت . او نخست با حمایت از مدارس محلی ارمنی کسب شهرت
کرد که با توجه به فلسفه ماتریالیستی وی و ضد روحانی گری
روشنفکران بومی و خارجی آن دوره ، مسئله عجیبی محسوب میشد .
نالبندیان بسال ۱۸۵۳ ، در انستیتوی لازاریان مسکو به تدریس
پرداخته و در عین حال در دانشگاههای سن پترزبورگ و مسکو
نیز مشغول تحصیل شد .

وی زمان تحصیل در دانشگاه مسکو ، با ستپانوس نظریانتس
دوستی برقرار کرده و عضو هیئت تحریریه جریده جدید او (هیوسیساپیل)
که بسال ۱۸۵۸ تأسیس شده بود گشت . نالبندیان بسال ۱۸۶۰ از
طرف رهبران دینی و غیر روحانی زادگاه خود مأموریت گرفت تا
به هندوستان رفته و مبالغی را که بموجب وصیتنامه ای بشهر آنها
تعلق گرفته بود ، دریافت کند .

این مسافرت فرصتی بود تا بتواند بازهم اروپا را از نزدیک

ببیند زیرا وی در سال ۱۸۵۹ بعثت ناراحتی جسمانی به آنجا و بالاخص به قسطنطنیه که مرکز روشنفکران مهم ارمنی بود سفر کرده بود. نالبندیان دوبار وارد پایتخت شد. نخست ۲۰ نوامبر الی ۲۱ دسامبر ۱۸۶۰ در راه هندوستان و دیگری در راه بازگشت، از ۲۰ نوامبر تا ۲۷ دسامبر ۱۸۶۱.^{۹۰}

وی طی این دیدارها موفق شد که خود را با ارمنیان عثمانی آشناتر ساخته و ایده های سوسیالیستی و رادیکالی خود را بیان کند. نسل جوان تر از او استقبال کرد اما افراد مسن تر بر او با ایده تردید نگریستند. وی در قسطنطنیه نوعی هرج و مرج ایجاد کرد که بشورش زیتون که در صفحات آنی شرح آن خواهد رفت منجر شد. او قبل از بازگشت به روسیه در ۱۸۶۲، مدتی را در لندن گذرانیده و با هرزن، اوگاریف و باکوئین^{۹۱} ملاقات کرد. تماس های او با این انقلابیون روسی سوءظن مقامات تزاری را برانگیخت و در نتیجه ویرا بازداشت کرده و در قلعه پتروپاولووسکایا محبوس ساختند (۲۷ ژوئیه ۱۸-۱۳ مه ۱۸۶۵)^{۹۲} و آنگاه ویرا تحت حمایت شدید قراولان به کامیشین تبعید کردند بطوریکه در ۳۱ مارس ۱۸۶۶ بر اثر ابتلای به سل، در آنجا بدرود حیات گفت. با توجه به آخرین خواسته محکوم، جسدش را به زادگاهش در نخجوان منتقل کردند و در حیاط صومعه ارمنی صلیب مقدس^{۹۳} مدفون ساختند.

میکائیل نالبندیان هم بعنوان يك شاعر و هم مېهن پرست شهره

عام بود و تمام هم خود را صرف آزاد کردن ملت خویش از بوغ بیگانگان کرد . او به روستائیان ارمنی توجه خاصی داشت و در (زراعت بمشابه يك راه عادلانه ^{۹۴}) (۱۸۶۲) که برشته تحریر درآورده بود، نظریات سوسیالیستی خود را ابراز داشته و میگوید تنها تقسیم به تساوی زمین است که میتواند ضامن سعادت و مکنّت مردم باشد .

اونه تنها مبشر آزادی برای ارمنیان بود، بلکه تمامی مردم از ایده هایش برخوردار شدند^{۹۵} . از وقوف برخبر استقلال ایتالیا شادی کرده و معتقد بود که ارمنیان نیز باید برجای پای نهضت آزادی بخش ایتالیائیها گام نهند^{۹۶} . اوضاع نابسامان سرزمین اجدادی او منبع تأثر شدید وی بود و در شعر (روزگاران کودکی) چنین نوشته ^{۹۷} :

برای من دیگر سعادتى نخواهد بود
زیرا که سرزمین من ، زبان بسته
و مغموم در دست بیگانگان بخود
می پیچد تا آزاد شود .

شعر (آزادی) بخوبی مؤید عشق او به آزادی است : ^{۹۸}
آزادی !

تا به مرگ بتو وفادار خواهم ماند .
آری ، حتی برچوبه دار

آخرین نفس يك مرگك ننگك آلود،

نام تو ادا خواهد کرد . ای آزادی !

برای آنکه ارمنیان به استقلال سیاسی نائل آیند، آمادگی خود را برای برداشتن اسلحه در قبال مستبدین اعلام داشته و معتقد بودند که نباید بطرق غیر جبری و سیاست تأمل اکتفا ورزید . نفوذ میکائیل نالبندیان چنان بود که مردم آن دوره آنرا احساس کرده و بتحریرك انقلابون آتی پرداختند .

رافائل پانکانیان (۱۸۹۲-۱۸۳۰) شاعر ملی دیگری بود که

نوشته‌هایش انگیزنده انقلاب بودند . وی بتاريخ هشتم نوامبر ۱۸۳۰ در نخجوان بدنیا آمده و نخست تحت نظر پدرش گابریل پانکانیان که کشیش صاحب علمی بود بتحصیل پرداخت . آنگاه وارد انستیتیوی لازاریان شده و سرانجام برای آنکه به پدر نزدیکتر باشد ، عازم تفلیس شد زیرا پدرش به انتشار جریده آراارات پرداخته بود . در همین جریده بود که اشعار پانکانیان برای اولین بار به چاپ رسید . وی در زمان اقامت خود در تفلیس بتدریس در مدرسه علوم الهی نرسسیان که مدتی تحت سرپرستی پدرش بود ، پرداخت .

تحصیلات پانکانیان در دانشگاه **دورپات** به آخر رسید و وی مدت يك سال (۵۲-۱۸۵۱) در آنجا مانده و بعلم عدم تکافوی مخارج ترك تحصیل کرد و عازم مسکو شد و بتشکیل کلوب ادبی دانشجویان ارمنی در ۱۸۵۴ کمک نمود . این گروه را (کامارکاتیبا)